

را گرم نموده، داد سردانگی را دادند و چون خان زند فوجی از سواران خود را در نزدیکی کوه دراک، فرسخی بیشتر مغربی شیراز مأمور فرمود، سردارهای قاجار حرکت آنها را حمل بر فرار نموده، بر قلب سپاه زند، حمله بردند و لطف‌علی‌خان پای ثبات را چندان فشرد و زدو خورد نمود که سپاه قاجار را برگردانیده، آنها را تا دروازه شیراز دوآبید و رضاقلی‌خان دولو اسیر گشت^۱ و خلقی بسیار از سپاه قاجار اسیر تقدیر و طعمه شمشیر شدند و چون سه چهار سال بود که آفت ملخ خوارگی در بلوکات فارس شایع بود و از آمد و شد سپاه زند و قاجار، رعیت از کار افتاده، قحط و غلا در اردوی زندیه بیش از شیراز روی داده^۲، لطف‌علی‌خان از مسجد بردی به قلعه زرقان^۳ رفت و در این اوقات جماعت مافی و نانکلی^۴ که در همه وقت با جناب حاجی ابراهیم‌خان همدانستان بودند، نفاق نموده، اتفاق کردند که حاجی ابراهیم‌خان را بکشند^۵ و جناب حاجی از واقعه مطلع گشت، آن جماعت را مأمور به توقف بلوک بیضا^۶ نمود و چون از شهر بیرون شدند به سپاه لطف‌علی‌خان پیوستند و چون اخبار پریشانی فارس به‌سماع عزت و جلال شهریاری قاجار رسید،

در بهار همین سال [۱۲۰۹]: از طهران ایات ظفرآیات را به‌جانب فارس برافراشت و در چهاردهم شوال این سال در شهرک ابرج^۷، چند فرسخ شمالی شیراز نزول اجلال نمود و لطف‌علی‌خان تماست عیال و بنه همراهان را از قلعه زرقان بیرون کشیده، در قلعه رشمایجان^۸ سرودشت گذاشت و با سه هزار نفر سوار به‌جانب سپاه قاجار به‌عزم شیخون حرکت نمود و در عصر آن روز جماعتی گرد سپاه زند را دیده، به‌عرض شهریاری رسانیدند و حکم فرمود که ابراهیم‌خان اشرفی مازندرانی^۹ با سیصد نفر^{۱۰} تفنگچی دامغانی در دره‌ای که در میانه سرودشت و بلوک ابرج است پنهان شدند و نواب لطف‌علی‌خان در نیمه آن شب^{۱۱} به آن دره رسید و تفنگچیان دامغانی به‌گلوله تفنگ از در سنح درآمدند لطف‌علی‌خان حکم به‌یورش فرمود و خود در پیش افتاد، ابراهیم‌خان مازندرانی را کشتند^{۱۲} و بعضی از تفنگچیان مقتول و برخی خسته و بسته گشتند لطف‌علی‌خان به‌سلامتی از آن دره گذشت و دو فوج سوار به‌عبدالله‌خان و محمدخان زند^{۱۳}، اعمام خود داد که از دو جانب اردوی قاجار یورش نمایند و خود از سمت اردو بازار^{۱۴} حرکت نمود و هنگامه گیرودار در اردو برپا نمود و حضرت خاقان افراسیاب عزم،

۱. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۶۵.
۲. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۶۵ و ۳۶۶.
۳. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۶۶، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۴۳، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۱.
۴. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۶۷.
۵. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۶۷.
۶. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۶۷.
۷. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۶۸، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۴۳، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۳.
۸. رشمایجان: (یک فرسخ بیشتر جنوبی فتح‌آباد (سرودشت) است). رک: فارسنامه ناصری، ج ۲.
۹. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۶۹، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۴۳، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۲.
۱۰. در ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۶۹ و روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۴۴: (هشتصد نفر).
۱۱. (چهارشنبه چهاردهم شوال) روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۴۳.
۱۲. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۶۹.
۱۳. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۶۹.
۱۴. در ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۷۰: (اردوی بازار)، و در ص ۳۷۱: (اردو بازار).

همچنان در جامه خواب، نه قبائی دربر کرد و نه شب کلاه را از سر برداشت و بر تخت خواب تکیه داشت و اسرا و وزراء در حضورش صف بسته، ایستادند و تفنگچیان سازندرانی در جوانب سرپرده، تفنگها در دست و فتیله‌های روشن ایستاده، منتظر قدم دشمن بودند که سی چهل نفر سوار زند از راه اردوبازار داخل سنگری که بر گرد سرپرده بود شدند و هنگامه محشر را برپا نمودند که میرزا فتح الله اردلانی از اردوی قاجار خدمت لطف‌علی خان آمده عرض نمود که شهریار قاجار فرار نمود^۱ و تفنگچیان سنگر سرپرده، برای حفظ خود تفنگ می‌اندازند و صلاح آن است که شما دست از جنگ بدارید و چون صبح شود و رفتن آقامحمدخان معلوم گردد، تمامت اردو بی‌متازعه احدی در تحت انقیاد شما هستند و چون این سخن بی‌غرض به نظر می‌نمود، لطف‌علی خان دست از جنگ کشید و در کناره اردو آرمید و قدغن نمود که جنگ نکنند و کسی داخل سرپرده شاهی نشود و لشکریان اطاعت نمودند و به غارت اطراف اردو پرداختند و هر کس هر چه یافت برداشته، به جانب مرودشت بتاخت و بیش از هزار سوار با او باقی نماند^۲ که طلوع صبح صادق ظاهر گشت و شهریار قاجار امر به مؤذن فرمود، بانگ اذان برخاست^۳ و لطف‌علی خان پیاده گشت و ادای نماز نمود و شهریار قاجار هم روی نیاز به خاک بندگی سود، پس حکم فرمود که کرنای سواری را چنانکه رسم بود کشیدند و بر هر دو جانب معلوم گشت که حضرت آقامحمدخان مانند کوه راسخ استوار نشسته و با معدودی از قراولان سنگر سرپرده، پای ثبات افشوده است و چون از کمی سپاه و بی‌نظمی دشمن اطلاع داشت، به امید همین واقعه که روی داد برجای بماند و چون لطف‌علی خان از خواب غفلت بیدار گشت و میرزا فتح الله اردلانی را جاسوس حضرت آقامحمدخان دانست که او را فریب داد به شتاب تمام روی به وادی فرار گذاشت^۴. در تاریخ سرجان ملکم انگلیس [ی] نگاشته^۵ است که: این حرکت لطف‌علی خان را که با معدودی قلیل بر سپاهی انبوه تاخت، نمی‌توان گفت که از روی تهوری بود که نتیجه‌اش یأس است زیرا که ظفر نزدیک شد و نیز دانسته بود که در لشکری مثل سپاه آقامحمدخان همینکه هرج و مرج راه یافت، غالباً چاره‌پذیر نخواهد شد و نیز سی دانست که در این اوقات جماعتی از امرای عراق هنوز در میان او و آقامحمدخان متردد بودند و امید قوی بود که به یک ظفر شایسته بر دشمن، همه به جانب وی مایل شوند و همان اسبابی که برای استیصال او فراهم بود، اسباب خرابی دشمن گردد و روی هم رفته^۶ تدبیری بقاعده نمود و آنچه لازمه احتیاط بود بجا آورد که مقدمه سپاه دشمن را پراکنده داشت و این دلاوری، دلالت بر کیاست و شجاعت وافر او دارد و جلادتی که در این شبیخون به ظهور رسانید، مستحق فیروزی بود اما ثبات و سکانتی هم که از آقامحمدخان ظاهر شد، او را شایسته تاج و تخت

۱. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۴۶.

۲. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۷۱، روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۴۶: (میرزا فتح الله اردلانی که با لطف‌علی خان سابقه داشت). و

رک: ناسخ التواریخ ج ۱، ص ۶۲، تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۶۹.

۳. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۷۱.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۴۶، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۲.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۴۶، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۳، ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۷۲.

۶. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۷۰.

۷. در متن: (روی به هم رفته).

داشت که در هنگامه‌ای که هراس بر ضمائر ناس غلبه کرده، سر از پا نمی‌شناختند، خودداری و عزسی آشکار کرد که خاصه خود او بود و بس چنانکه مادام زندگانی بعد از این واقعه دوست می‌داشت که از کیفیت این زمان حکایت کنند.

از او منقول است که مکرر می‌فرمود: «سه کار بزرگ است که شایسته است برای دستورالعمل اعقاب در تاریخ ایران ثبت و ضبط شود؛ مقدم بر همه تدبیر حاجی ابراهیم‌خان که به مدد مشتی بازاری و کاسب کار، شیراز را گرفت و تا چند ماه در برابر سلحشوران و جنگجویان ملک را نگاه داشت، دویم دلاوری و بهادری لطف‌علی‌خان که با معدودی قلیل، جرأت نموده با سی هزار نفر سپاه جنگی در آمیخت و سیم ثباتی که خود من نمودم در وقتی که لشکر من از اطراف می‌گریختند، از جای خود حرکت نکردم و آن سکونت خاطری که در بحبوحه خطر حکم دادم که مؤذن اذان گفت و کرنای چی، کرنای سواری را کشید تا هم عسکر من و هم لشکر دشمن بدانند از آنچه واقع شد، پروا نکرده برجای خود برقرارم، القبه نواب لطف‌علی‌خان از ابرج به سرودشت رفت»^۱، بعد از دو روزی توقف از راه نیریز و کرمان به جانب طبس خراسان شتافت،

و خاقان گیتی‌ستان در روز غره ماه ذیحجه همین سال [۱۲۰۶] به دوات و اقبال وارد شیراز جنت‌طراز گردید^۲ [و] در باغ و کیلی نزول اجلال نمود و در عمارت کلاه‌فرنگی بر سر قبر مغفرت‌پناه کریم‌خان و کیل نشست و سلام عام را گذرانید و چون برخاست، میرزا محمدخان لاریجانی را مأمور به نبش قبر آن مغفرت توأمان داشت و جنازه و کیلی را درآورده روانه طهران فرموده^۳، در میان کریاس خلوت کریم‌خانی دفن نمودند و اعلیحضرت فتح‌علی‌شاه قاجار طاب‌ثراه بعد از چند سال دیگر استخوانهای او را درآورده روانه نجف‌اشرف فرمود و حضرت خاقان گیتی‌ستان، آقامحمدخان، ایالت فارس را کمافی‌السابق به جناب حاجی ابراهیم‌خان برقرار گذاشت و حرم لطف‌علی‌خان و عیال اعیان زندیه را روانه طهران نمود^۴ و حکم فرمود که دو ستون سنگی یکپارچه از عمارت ارگ و کیلی و سنگهای سرسراز^۵ و درهای خاتم که امتیازی تمام داشت^۶ همه را از عمارات و کیلی‌کنده به طهران فرستاد،

و روز یازدهم^۷ ماه محرم سال ۱۲۰۷ از شیراز به صوب طهران نهضت نمود و آفتاب عالمتاب روز شنبه هفتم ماه شعبان همین سال [۱۲۰۷ برابر ۲۰ مارس ۱۷۹۳] به بیت‌الشرف

۱. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۷۰.

۲. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۷۲.

۳. غره ذی‌حجه سال ۱۲۰۶ برابر است با ۲۱ ژوئیه ۱۷۹۲ و (به تاریخ هجدهم شهر شوال المکرم وارد آن خطه ارم‌نظم: (دارالملک شیراز) شد). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۷۳، و چنین است در روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۴۷: (به تاریخ هجدهم شوال به یک فرسنگی شهر شیراز رسید).

۴. رک: تاریخ عضدی، ص ۱۴۳.

۵. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۷۳، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۴۷، ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۶۳.

۶. ازاره، هزاره، ابزار، ازار: آن قسمت از دیوار اطاق و یا ایوان که از کف طاقچه تا روی زمین بود. (معین)
۷. (که خاقان گیتی‌ستان در ایام دولت از جمیع ممالک روم و روس جمع نموده (بود). ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۷۳، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۶۱.

۸. در ذیل دوم گیتی‌گشا، ص ۳۷۴: (پانزدهم) برابر ۲۹ اوت ۱۷۹۲.

خود تحویل نمود و حضرت آقا محمدخان از طهران حرکت فرمود و در چمن آسپاس^۱ فارس نزول اجلال نمود و جناب حاجی ابراهیم خان و اعیان فارس را احضار فرموده، سورد عنایت شاهانه شدند و جان محمدخان قاجار را برای خرابی قلعه شیراز که مغفرت مآب کریم خان و کیل در چندین سال از گچ و سنگ و آجر ساخته بود، مأسور نمود.

از جماعتی از پیرسردان شیرازی شنیدم که چون کلنگ و تیشه بردیوار قلعه اثر نمی کرد، جماعت سنگ تراش به آلات و اسبابی که سنگ از کسوه جدا می کنند، آن حصار کسوه مانند را خراب نمودند، پس از تماس بزرگان فارس مطالبه زن و فرزند به رسم گروگان فرمود و جناب حاجی ابراهیم خان فرزند ارجمند خود اسدالله خان که طفلی نه ساله بود و مادر او که زنی از اعیان دشتستان است به گروگان سپرده، روانه قزوین گردید و حضرت خاقان قاجار از جناب سیرزا-جانی فسائی^۲ دو نفر گروگان خواست و باعث آنرا فرمود که لطف علی خان، شکایت از سیرزا بیش از دیگر فارسیان داشت و میرزا اسماعیل و سیرزا ابراهیم پسران سیرزای معزی الیه به گروگان رفتند و سیرزا اسماعیل به ورود اصفهان وفات یافت و حضرت شهریار مطالبه عوض او را فرمود و جناب سیرزاجانی برادر کهنتر خود سیرزاحسن والد نگارنده این فلامنامه را در عوض فرستاد و مدتها در طهران توقف داشتند و خاقان گیتی ستان پس از انتظام فارس، فارسیان را از چمن آسپاس مرخص داشت،^۳

و روز چهاردهم ساه محرم ۱۲۰۸: [برابر با ۲۳ اوت ۱۷۹۳]: رایات ظفرآیات را به جانب طهران برافراشت و نواب لطف علی خان زند چون در طبس خبر خرابی قلعه شیراز را شنید، امیرحسین خان^۴ حاکم طبس، سیصد نفر سوار به او داد و روانه شیراز گردید [و] چون وارد یزد گردید، علی تقی خان پسر تقی خان^۵ حاکم یزد با جمعیت فراوان سر راه را بر او گرفت و لطف علی خان در حمله اول سپاه یزد را که ده برابر لشکر او بود چون طومار پیچیده، به حصار شهر پناه بردند^۶ و نواب معزی الیه به ابرقوه آمده حصار آن را متصرف گشت و چون خبر عود لطف علی خان به مسامع عز و جلال رسید، محمدحسین خان قاجار قوینلو پسرخاله و ایشک آقاسی خود را مشهور به دوداغ روانه فارس فرمود و چون محمدحسین خان دوداغ به ابرقوه رسید، معلوم داشت که لطف علی خان حصار ابرقوه را به عم خود نصرالله خان سپرده، و خود از بوانات و اصطهبانات گذشته^۷، قلعه داراب را که خانه نشین جعفرخان دارابی^۸ بود، تصرف نمود و

۱. در سرحد چاردانگه. ر.ک: فارسنامه ناصری، ج ۲، ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۶.

۲. آقا محمدرضا نویسنده ذیل دوم گیتی گشا می نویسد: میرزاجانی فسائی که از کبر سن الف قامتش دال گشته و در السنه و اقواء مشهور به (فسادی) و کنکاش فساد و فتنه را مبادی بود و نقش تزویر را بر لوح ضمیر... تصویر نموده. (ص ۳۷۴).

۳. ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۷.

۴. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۵۱: (میرحسین خان طبسی)، در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۴: (امیرحسین خان)، در ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۸: (میرحسین خان).

۵. در ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۸: (پسر محمد تقی خان).

۶. ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۸، روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۵۱.

۷. ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۸، و روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۵۱.

۸. ذیل گیتی گشا، ص ۳۷۹، روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۵۱.

محمدحسین خان دوداغ قلعه ابرقوه را محاصره نموده، مدتی به درازا کشید و از جانب حضرت شهریار قاجار فرمان رسید که لطف‌علی‌خان را گذاشتن و برای تسخیر ابرقوه نشستن، نه کاری لایق است البته ابرقوه را بگذار و بگذر و محمدحسین خان^۱، ابرقوه را گذاشته، به جانب شیراز شتافت که خبر ورود لطف‌علی‌خان را از داراب به نیریز شنیده، از شیراز به تعجیل روانه گشت و از سروستان گذشته، از تنگ کرم^۲ فسا بیرون رفت و در پای خرمن کوه قرار گرفت و لطف‌علی‌خان از نیریز از راه خیر^۳ وارد رونیز^۴ بالا که فرسخی بیشتر به اردوی محمدحسین خان بود رسید و قلعه میرزا را که خالی از اهل بود نشیمن نمود و روز دیگر به جانب سپاه قاجار تاخت و سواران نبردآزما از هر دو جانب حرکت نموده، کار از کارزار گذشته، دست و گریبان شدند، چون شام شد هر یک به لشکرگاه خود رفته آمدند و تا یازده روز از صبح تا شام با هم جنگ کردند و کسی بر دیگری ظفر نیافت و شبی لطف‌علی‌خان به قصد شبیخون تا نزدیک اردوی دشمن رفت که یک نفر از سپاه او فرار کرده، خدست محمدحسین خان رسید و مکتون خاطر لطف‌علی‌خان را به او گفت و اردوی قاجار آماده کارزار شدند و چون لطف‌علی‌خان به اردوی خصم رسید، همه را بیدار یافت و به منزل خود بازشتافت و صبح آن شب محمدحسین خان دوداغ دل بر جنگ نهاده، صف خود را بیاراست و لطف‌علی‌خان در برابر او ایستاد و جنگ را در انداخت و هر دو جانب کشتش و کوشش بی‌اندازه نمودند پس لشکر لطف‌علی‌خان که بر دمی دل‌سرد بودند، فرار نمودند و لطف‌علی‌خان از خالک فارس دل بر کند و به جانب طبس انداخت^۵ و بعد از ورود به مشورت امیرحسن خان طبسی روی به قندهار نمود که از تیمورشاه افغان استعانت جوید، چون به قاین رسید، خبر وفات تیمورشاه^۶ را شنیده، متردد و متحیر بماند که نوشته محمدخان پسر اعظم خان افغان و جهانگیرخان پسر محمدحسین خان سیستانی، از بم و نرماشیر که دو ناحیه شرقی کرمان است مشعر بر اطاعت رسید^۷ و با سیصد نفر سوار به جانب آنها روانه شد، چون به نرماشیر رسید، محمدخان افغان لوازم چاکری را به عمل آورد و پانصد نفر سوار افغان به او سپرد و چون وارد بم گردید، جهانگیرخان هم پانصد نفر سوار سیستانی^۸ و تدارکی شاهانه دیده با او همراهی نمود و به عزم تسخیر کرمان روانه گشت و بعد از ورود، نیمه‌ای از سپاه خود را به عبدالله خان زند^۹، عموی خود که سردی دلیر و از همه مخصوصان امتیاز داشت سپرد و فرمان داد که به یک جانب حصار شهر یورش نماید و چون قلعیان با عبدالله خان سرگرم جنگ شدند، خود با نیمه دیگر از سپاه از جانب دیگر از شهر تاخته و نردبانها گذاشتند [و] بی‌اطلاع اهل شهر از دیوار شهر به زیر آمده،

۱. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۷۹، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۵۱.

۲. رک: فارسنامه جلد دوم، و روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۵۱.

۳. رک: فارسنامه ناصری، ج ۲.

۴. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۷۹، در روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۵۱؛ (ره‌نیز).

۵. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۱.

۶. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۱.

۷. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۱.

۸. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۲، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۵۲.

۹. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۲، و روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۵۲.

بر مستحفظین قلعه تاختند و محمدحسین خان قراگوزلو و عبدالرحیم خان پسر تقی خان یزدی، بعد از کوشش به جانب یزد فرار کردند و بسیاری از همراهان آنها به قتل رسیدند و ائامه حکومت به دست سپاه لطف‌علی خان افتاد و لطف‌علی خان روز دیگر نام پادشاهی یافته، خطبه و سکه به اسم او نمودند، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود و این واقعه در اوائل ۲ ماه شعبان همین سال [۱۲۰۸] اتفاق افتاد و چون اخبار به سماع عز و جلال شهریار قاجار رسید با تمامت سپاه خود از پی تسخیر کرمان و تدبیر لطف‌علی خان عزیمت فرمود و سیم ماه شوال^۱ از طهران نهضت نمود و جناب حاجی ابراهیم خان و اعیان فارس که مدتی قبل احضار شده بودند و به سبب فراوانی برف و کثرت باران و طغیان رودخانه قم در اصفهان توقف داشتند، در این وقت که اردوی شاهی از حوض سلطان به منزل پل دلاک قم^۲ رسید، بزرگان فارس به شرف حضور رسیده، مورد عنایت شدند و سوکب والا در روز^۳ بیست و دویم همین ماه: [شوال] در چمن کوشک زرد^۴ فارس نزول فرمود و بعد از سه روز از راه بوانات، رایات ظفر آیات به جانب کرمان برافراشت و حسن‌علی خان قاجار مقدمه سپاه گردید و چون به خارج شهر کرمان رسید لطف‌علی خان از شهر درآمده او را شکست داد که به جانب اردوی اعلا شتافت^۵ و شهریار قهار قاجار در رسید و شهر را محصور داشت و لطف‌علی خان دل را قوی داشته، در مراسم قلعه‌داری، لوازم دلاوری و اصطبار را ظاهر ساخت.

از اتفاقات آنکه روزی، زری را که به اسم خان زند سکه زده بودند به نظر شهریار قهار رسید، آتش غضبش شعله زد و به توسط چاپار فرمان به طهران فرستاد که فتح‌الله خان پسر نواب لطف‌علی خان را که طفلی خردسال^۶ و با حرم او از شیراز به عنوان اسیری به طهران برده بودند از حلیه رجولیت عاری نمودند.^{۱۰}

و چون زمان محاصره کرمان به چهار ماه رسید و لشکر لطف‌علی خان از جنگ خسته و ملول بودند، اتفاق آنها به اختلاف رسید و تفتنگچیان [ماهانی و جوباری]^{۱۱} که دو ناحیه از کرمان است و مستحفظ جانبی از شهر بودند وقت زوال، قلعه را به تصرف لشکر قاجار دادند و سه هزار نفر پیاده داخل شهر گردید و چون لطف‌علی خان مطلع گشت تا وقت شام جنگهای

۱. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۴.

۲. (در عصر روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان) ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۴.

۳. (اودئیل) ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۴.

۴. (روز یکشنبه) ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۵.

۵. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۵.

۶. (پنجشنبه)؛ ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۵.

۷. در ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۵؛ (قصر زرد).

۸. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۵.

۹. در متن: (خوردسال).

۱۰. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۶.

۱۱. در متن: (ماهونی و رودبالی). این دو نام در روضه‌الصفاء، ج ۹، ص ۲۵۸ و در ذیل رودبالی به صورت: (جماعت

ماهانی و جوباری) است. اما در گیتی‌گشا: (جماعت ماهانی و جوباری) بود. بنابراین آنچه در متن بود اصلاح شد.

مردانه نمود، بسیاری را کشت و باقی را از شهر بیرون نمود و بعد از چند روز دیگر نجف‌قلی خان خراسانی^۱، ساکن کرمان که از معتمدین لطف‌علی خان بود و با پانصد نفر تفنگچی به محافظت ارگ که جانی از او به صحرا پیوسته است می‌پرداخت با اسرای سپاه قاجار در ساخته، روز جمعه بیست و نهم ماه ربیع اول سال ۱۲۰۹^۲ از سمت صحرا، ارگ را به تصرف داد^۳ و دوازده هزار نفر سپاه قاجار از ارگ گذشته، داخل شهر کرمان شدند و نواب لطف‌علی خان با چند نفر دیگر خود را به آن دریای آتش زدند، چون سودی نداشت به اتفاق جهانگیرخان سیستانی^۴ و بنی‌اعمام و اعمام خود به جانب دروازه سلطانیه رانده، سه ساعت جنگ نمود تا دروازه را تصرف نمود و آن قدر توقف کرد که شب، پرده سپاه کشید، پس تخته پل را استوار کرده از دروازه بیرون آمده، خود را از دریای آتش سپاه قاجار به ساحل نجات رسانید^۵ و روز دیگر که حضرت شهریار از فرار لطف‌علی خان مطلع شد، نائره غضبش زبانه کشید، چنانکه خرمن اهالی کرمان را بسوخت و نزدیک به هشت هزار نفر زن و بچه آن بلد را مانند کنیز و غلام به سپاه خود بخشید^۶ و تمامت مردان آن را یا کشت یا کور نمود و سیرزا محمدعلی خان برادر جناب فتح‌علی خان ملک‌الشعرا، متخلص به صبا که در خدمت لطف‌علی خان منشی بود، وقتی از جانب لطف‌علی خان، نامه به حضرت شهریار قاجار نگاشته بود و کلمات ناهموار در آن نامه نگار داده بود، چون او را به حضور آوردند از او پرسید چگونه جرأت نمودی که به مثل من پادشاهی چنین نوشتی؟ آن منشی گفت در خدمت او بودم و تو غائب بودی، حضرت شهریار غضب فرمود و حکم به قطع دست او نمود و نواب لطف‌علی خان از شهر کرمان تا قلعه بم که نزدیک به چهل فرسخ است در مدت بیست و چهار ساعت بیشتر طی نمود و همراهان او خاصه جهانگیرخان سیستانی هر یک به جانی افتادند و برادران جهانگیرخان چون از حال او پرسیدند لطف‌علی خان فرمود به این زودی می‌رسند^۷، چون دو روز گذشت و اثری از او نشد گمان کردند که گرفتار سپاه قاجار شده است و محمدعلی خان با خود اندیشید که نواب لطف‌علی خان را گرفته، به حضور حضرت آقا محمدخان فرستد تا این خدمت موجب خلاصی جهانگیرخان گردد و همراهان لطف‌علی خان از خیال محمدعلی خان مطلع شده، مطلب را به معزی‌الیه گفتند از راه غرور بلکه بخت برگشتگی اعتنائی ننمود، همراهان او هر یکی به جانی تاختند و جماعت سیستانی اطراف منزل او را گرفتند که دست به بند دهد به زبان حال گفت: نیندد مرا دست چرخ بلند^۸ و با شمشیر آخته به آن جماعت تاخته، متفرق ساخت و به اسب سواری خود که ناسش

۱. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۷. ۲. برابر با ۲۴ اکتبر ۱۷۹۴.

۳. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۷.

۴. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۷.

۵. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۷.

۶. در ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۹، آمده است: (آقا محمدخان... به نهب و اسر شهر کرمان رخصت داد مردان ایشان را عرضه شمشیر و طفلان و نسوان را به قید اسار گرفته اموال به یغما درآمده بر احدی ابقا نکردند و ابنیه رفیعہ نقش عالیها سافلها پذیرفته... جمعی کثیر را از چشم نایبنا و جمعی سفیر را از عالم هستی روانه دیار فنا ساختند). (و حکم به تخریب بنیان قلعه کرمان و سایر قلاع جاری گشت) همانجا، و روضة الصفاء، ج ۹، ص ۲۵۸.

۷. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۸۹، روضة الصفاء، ج ۹، ص ۲۵۸.

۸. مصراع از فردوسی است در داستان رستم و اسفندیار.

«غران»^۱ بود و در تکاپوی، از باد و برق پیشی می‌گرفت رسید، چون خواست سوار شود یک نفر سیستانی اسب را پی و دولت زندیه را طی نمود^۲ و آن شیر پیشه شجاعت یکه و تنها بر آن جماعت حمله می‌نمود و مردی را می‌کشت که از عقب سر دو زخم شمشیر به سر و دست راست او زدند که از کار بازماند، پس او را گرفتند و در بند و زنجیر کشیدند و چاهار روانه اردوی قاجار نمودند و بعد از یک روز دیگر جهانگیرخان سیستانی وارد بم گردید و برادران او از کرده پشیمان شدند و سودی نداشت که محمدولی خان^۳ قاجار قوینلو رسید و خان زند را به حضور شهریار قاجار آوردند و از غایت خشم و غضب غلامان ترکمان را مأمور فرمود تا با آن نادره زبان معامله قوم لوط نمودند، پس او را از حلیه چشم عاری ساخته^۴، به جانب طهران فرستادند و بر حسب حکم، او را بعد از ورود به طهران کشتند^۵ و در بقعه امامزاده زید(ع) مدفون نمودند^۶ و نام شاهی از دودمان زندیه بر افتاد و زبان شاهی آنها از سال ۱۱۷۰ و آند تا سال ۱۲۰۸ رسید^۷ و شش نفر از آنها سلطنت نمودند: وکیل الدوله کریم خان^۸، ابوالفتح خان، صادق خان، علی مرادخان، جعفرخان و لطف علی خان. و در شهر کرمان مشهور است که منجم گبری خبر از فتح کرمان و گرفتاری لطف علی خان در روز معین داده بود و در چند روز پیش از فتح، خبر به لطف علی خان رسید، حکم نمود تا آن منجم را در خانه حبس کردند و به شماره روز موعود نان و آب به او دادند که اگر راست گفت، لشکر قاجار او را نجات دهند و اگر دروغ گفت بماند تا بمیرد و از اتفاقات چنانکه گفته بود، واقع گردید و زمانیکه نواب لطف علی خان در بم اسیر محمد علی خان سیستانی گردید سه قطعه الماس مشهور از بازوی او درآورد و به حضور خاقان گیتی‌ستان روانه داشت، نام اولین آنها، «دریای نور»^۹ است و به وزن هشت مثقال و نیم صیرفی است و دیگری را نام «تاج ماه» است که به وزن شش مثقال سنجیده‌اند و سیمین آنها مشهور به «اکبرشاهی» است که چهار مثقال است و این سه قطعه الماس بعد از نادرشاه به دست میرعلم خان عرب افتاد و به توسط اسرای خراسان به رسم هدیه خدمت نواب محمدحسن خان قاجار نایب السلطنه فرستادند، پس از او به نواب کریم خان و کیل رسید، پس به دست سلاطین و اسرای زندیه افتاد تا این زبان که به حکم وراثت خدمت حضرت شهریار قاجار آوردند و لله الحمد تا کنون چندین قطعه دیگر بر آنها افزوده و در خزانه عامره سلاطین

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸، روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۵۹.
۲. در متن: (که یک).
۳. این حادثه در روز چهارشنبه پنجم ربیع الثانی ۱۲۰۹ اتفاق افتاد. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۹۰.
۴. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۹۰، روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۵۹، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۹.
۵. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۹۱، اما در روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۵۹: (محمد علی خان) است.
۶. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۹۱.
۷. قتل او به عهده میرزا محمدخان قاجار حاکم طهران مقرر شد. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۹۱.
۸. ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۹۱: (آنچه مشهور است آن است که نعش آن حضرت را نهانی نقل به نجف اشرف نمودند).
۹. (چهل و سه سال و یازده ماه) روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۶۰.
۱۰. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۶۰.
۱۱. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۶۰.

قاجار انارالله برهانهم مصون و محفوظ باقی است^۱ و موکب والا بعد از قتل و نهب و اسر اهالی شهر و خرابی حصار، لوای کاسرانی به جانب مملکت فارس برافراشت و از راه سیرجان و نیریز در اوائل جمادی اول همین سال: [۱۲۰۹] وارد شیراز جنت طراز گردید. و چون قبل از محاصره شهر کرمان نواب فتح علی خان نایب السلطنه برای تسخیر گرسیرات کرمان، رایات ظفر آیات به جانب یم و نرماشیر و جیرفت برافراشته، تمامی آن صفحات را منتظم ساخته، در تحت اطاعت درآورد و چون خبر فتح شهر کرمان و گرفتاری لطف علی خان زند به عرض نواب معزی الیه رسید از رودبار که بلوکی از گرسیرات کرمان است به سمت رودان^۲ و احمدی و سبعه و لارستان تشریف برد و عبدالله خان پسر نصیرخان لاری بیگلربیگی آن ساکن در رکاب ظفر توأمان حضرت نایب السلطنه خدمات لایقه نمود و مورد عنایات گردید و موکب نواب نایب السلطنه، بقارن ورود حضرت خاقان گیتی ستان، از لارستان وارد شیراز گردید.

و در ماه جمادی دوم همین سال [۱۲۰۹]:^۳ ایالت و فرمانروائی مملکت فارس و کرمان و یزد به نواب نایب السلطنه فتح علی خان عنایت شده به لقب جلیل جهانبانی مفتخر گشته مأسور به توقف فارس گردید^۴ و میرزا نصرالله علی آبادی مازندرانی را وزیر مالیات فارس نمود و جناب میرزا جانی فسائی را که از اجلسه اعیان فارس بود در جانب مشاورت نواب جهانبانی برقرار فرمود و جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی بیگلربیگی مملکت فارس را به منصب وزارت عظمی و صدارت کبرای ممالک محروسه معین نمود و به قاعده سلاطین صفویه طاب ثراهم، او را اعتمادالدوله لقب دادند^۵ و مأسور به ملازمت رکاب ظفر انتساب حضرت شهریار کامیاب گردید و اعلیحضرت شهریاری با تمام سادات و علما و فضلا و مشایخ اهل حال و ارباب کمال مملکت فارس، عنایات گوناگون فرمود و برای هریک به اختلاف سراتب، وظیفه و مستمری برقرار نمود پس با نیل مقصود از شیراز به جانب طهران نهضت فرمود و چون بیشتر ممالک محروسه ایران را در تحت اقتدار خود دید، برای تسخیر شیروان و قراباغ و گرجستان، همت برانگیخت و فرسان داد که اسرای سپاه، هریک با لشکر خود در بهار این سال: [۱۲۰۹] در نواحی طهران حاضر باشند و بر حسب فرمان تمامت سپاه که شماره آنها از شصت هزار نفر سواره و پیاده می گذشت، حاضر درگاه شدند و کسی را جز اعتمادالدوله بر منزل مقصود خبر نبود^۶ و پنجاه و سه روز که از نوروز گذشت لشکر را بر سه قسمت فرمود؛ سیمه را به جانب مغان و شیروان و داغستان فرستاد و افواج میسره را به سمت ایروان^۷ مأسور داشت و خود با قلب سپاه راه قلعه شوشتر [شوشی؟] را که از قلاع معتبره قراباغ است پیش گرفت و ناحیه قراباغ در ساحل رود ارس واقع است و ابراهیم خلیل خان جوانشیر^۸ در مملکت قراباغ فرسان گذار بود و از اطاعت

۱. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۶۰.

۲. در روضة الصفا، ج ۱، ص ۷۱؛ (قریه رادو).

۳. شروع در ۲۴ دسامبر ۱۷۹۴.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۶۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۷۱.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۶۱.

۶. رک: تاریخ ایران، سلک، ج ۲، ص ۱۰۴.

۷. (پایتخت بلاد ارمنیه) تاریخ ایران، سلک، ج ۲، ص ۱۰۴.

۸. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۶۳.

حضرت شهریار قاجار در کناره‌ای از بلاد تفلیس و دربند و داغستان و باکوبه و شیروان، لشکری گران فراهم آورده کوس انا ولاغیری را سی کوبید، چندین هزار سوار برای سد راه پادشاه ظفرپناه روانه داشت و بعد از برابری، شکست یافته، به جانب شوشی شتافتند و امیر سلیمان خان قاجار^۱ قوینلو و مصطفی خان دولو تا نزدیکی حصار شوشی در پی آنها تاختند و در پیش حصار سنگری ساختند و چون سوکب والا در رسید، فوراً حکم به یورش فرمود و ابراهیم خلیل خان^۲ با چندین فوج از شوشی درآمده، به مقابله و مقاتله، جسارت نمود و خسارت برد و روز دیگر، اعیان باکوبه، سر عبودیت پیش آورده، مورد عنایت شدند. و چون از بیستم ماه ذیحجه^۳ این سال تا روز بیست و نهم ماه محرم سال ۱۲۱۰ زمان محاصره قلعه شوشی بود و هر روزه ابراهیم-خلیل خان جوانشیر، با سواران دلیر خود درآمده، مبارزتی کرده، شکست یافته، عود به شوشی می نمود و چون خود را در معرض هلاکت دید جمعی از قبیله جوانشیر را شفیع داشته، به پایه سریر معذات سیر فرستاد و متقبل باج و خراج و گروگان گردید و حضرت شهریار گناه او را بخشیده، استدعای او را قبول فرمود^۴، پس سوکب والا از گرد حصار قلعه شوشی نهضت فرمود و نواحی گنجه را لشکرگاه ساخت و نامه‌ای به ارگلی خان^۵ والی تفلیس و گرجستان نگاشتن فرمود که نواب غفران سب شاه اسماعیل ماضی صفوی طاب ثراه، بر مملکت گرجستان حکمران بود و چون نواب ما را در ایام جهانستانی به تسخیر ممالک ایران اشتغالی بود راه این سامان را برنگزیم تا کنون که بیشتر ممالک در تصرف آوردیم باید به قانون قدیم، گرجستان را ضمیمه ممالک محروسه ما دانسته، به حضور حضرت شهریار آید و قرار خدمتگزاری داده، به ایالت سابقه خود باقی باشد و الا بر او همان شود که بر دیگران است و ارگلی خان در جواب معروض داشت که من پادشاهی جز سلک روس نشناسم^۶، چون این خبر به حضرت شهریار رسید، چندین فوج را برای محافظت آن نواحی برگماشت و به نفس نفیس به جانب تفلیس که دارالملک گرجستان است نهضت فرمود و چند روز پیش، حکم شده بود که سپاه میسر و قلب به یکدیگر پیوندند و در ناحیه گنجه لشکر میمنه نیز به آنها ملحق گردید اگرچه شماره سپاه به جهت افسوaji که در شوشی و ایروان گذاشته بود، قلت داشت، لیکن هنوز نزدیک به چهل هزار می رسید و امیر تفلیس در چهار فرسخی شهر مستعد مقاتله نشست و به اشاره حضرت شهریار، چند فوج به سپاه گرجیان تاخته، آنها را شکست داده، به حصار تفلیس گریختند و ارگلی خان به ورود به شهر، عیال خود را برداشت و به جانب کارتیل و کاخ^۷ بتاخت و لشکر نصرت اثر وارد شهر تفلیس گردید و جماعتی را که در جنگ اسیر شده بودند، کشتند و چندین نفر از کشیشان را دست بسته، به رودخانه انداختند و چون هوا روی به سردی آورد، یورش به جانب کارتیل و کاخ را به وقت دیگر حواله فرمود و بعد از نه روز توقف در شهر تفلیس، سوکب

۱. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۶۵.

۲. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۶۵.

۳. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۶۷. برابر با ۸ ژوئیه ۱۷۹۵.

۴. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۶۸.

۵. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۶۹.

۶. ر.ک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۵.

۷. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۷۰.

والا به جانب گنجه حرکت نمود و معادل پانزده هزار نفر^۱ پسر و دختر و زن جوان از تفلیس آوردند و جوادخان قاجار^۲ والی گنجه و محمدخان قاجار زیادلو ایروانی^۳ به حضور مبارک رسیده به حکم ایلیت مورد عنایت شدند و حضرت شهریار به خیال آنکه تماس این نواحی را مسخر دارد، زیستان این سال را در صحرای مغان^۴ نزدیک ملتقای رود کر که از بهترین رودهای گرجستان است و نهر ارس، لشکرگاه فرسود^۵ و در خلال این احوال بیشتر سرکشان شیروان و ارسنستان و قراباغ، سر در چنبر اطاعت درآوردند و چون سردی هوا شکست، سوکب والا از مغان آذربایجان به جانب طهران نهضت نموده، شرف نزول ارزانی داشت^۶ و ایالت قم را به اسدالله خان پسر جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله که از عمر شریفش سیزده سال گذشته بود، عنایت گردید و اگرچه مدتها بود که حشمت و شوکت و قدرت سلطنت و سکنت دولت، با حضرت شهریار قاجار بود، لیکن تاج بر سر نگذاشت و مکرر می فرمود تا تمامی اهالی ایران سر بر خط فرمان من نهند، نام شاهی بر خود سزاوار ندانم^۷ و این زمان که از فتح قراباغ و شیروان و گرجستان مراجعت نمود، اعیان دولت و سادات ملت و بزرگان درگاه و اسرای سپاه و معارف ایران در دارالسلطنه طهران حاضر شدند و استدعا نمودند که چون نام شاهی را بر خود نهادن، موقوف بر اخراج خس و خاشاک از نواحی ایران فرسودید و لله الحمد تمامی سرکشان سر در چنبر اطاعت آوردند و اگر مملکت خراسان به جا مانده است چون به عتبه بوسی حضرت رضاعلیه التحیه والثناء، فائز شوید تا آب آمویه ضمیمه ممالک محروسه خواهد گردید، پس فرمود اگر به خواهش شما، این تاج شاهی را بر سر گذارم، اول زحمت و سمرات شما خواهد بود^۸ برای آنکه من راضی نخواهم گشت که نام سلطنت را بر خود گذارم و از بزرگترین پادشاهان ایران نباشم و این مطلب جز به کشش و کوشش صورت نیندد، پس جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله وزیراعظم و اسرای قاجار و بزرگان ملت و دولت درخواست نمودند که تاج بر سر نهند و تمامی از مال و جان در فرمان پادشاه گیتی ستان دریغ ندارند، پس تاج کیانی را بر سر و بازویند دریای نور و تاج ماه را بر بازوی جهانگشای بیست و رشته های مروارید که هر دانه تخم عصفوری یا گلوله کافوری می نمود از کتف چپ و راست درآویخت و شمشیری که در بقعه حضرت شاه صفی اردبیلی متبرک شده بود، بر کمر استوار نمود و از عهد سلاطین صفویه، طاب ثراهم، رسم چنین بود که یک شب شمشیر شاهی را بر سر قبر حضرت شاه صفی می گذاشتند و جماعتی از اهل حال در آن شب، اورادی می خواندند و استمداد

۱. ملکم خان می نویسد: (منقول است که ۱۵ هزار و اقوال دیگر هم هست که ۲۵ هزار اسیر بردند) تاریخ ایران،

ج ۲، ص ۱۰۵.

۲. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۷۱: (جوادخان گنجه ای قاجار).

۳. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۷۱: (محمدخان ایروانی زیادلو).

۴. در متن: (مغان را).

۵. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۵.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۷۳.

۷. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۶.

۸. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۶.

همتی برای پادشاه سی نمودند و روز دیگر شیلان^۱ کشیده، آن شمشیر را بر کمر می بستند و مبلغها به فقرا نیاز می نمودند و این وقایع در ماه^۲ از همین سال: [۱۴۱۰] اتفاق افتاد.

و در همین سال: [۱۴۱۰] با سپاهی که بیشتر از سال گذشته بود، به عزم تسخیر خراسان روز هفتم ذی قعدة این سال، از راه استرآباد، برای تنبیه جماعت ترکمان که اطراف آن ملک را عرصه تاراج ساخته بودند، راه مشهد مقدس را پیش گرفت^۳ و امرای عرض راه، جز اطاعت چاره ندیده، سر در چنبر انقیاد درآوردند و اسحق خان حاکم تربت حیدری^۴ به مسزید اختصاص مورد عنایت شاهانه گردید.

و چون سوکب والا نزدیک به مشهد مقدس رسید، نواب نادر میرزا فرمانروای خراسان پسر نواب شاهرخ شاه کور پسر نواب رضاقلی میرزا پسر پادشاه جهانگشا، نادرشاه، از مشهد مقدس به جانب افغانستان گریخت و پدر کور خود را به جا گذاشت و به عرض اعلا رسانیدند که جناب میرزاسهدی مجتهد شهدی به مرافقت نواب شاهرخ شاه کور و ولد ارجمندش قهارقلی میرزا، از مشهد مقدس سوکب فیروزی کوکب را استقبال می نمایند^۵ و حضرت شهریار، نواب حسینقلی خان برادرزاده ارجمند خود را برای احترام نواب شاهرخ به استقبال مأمور فرمود و قدغن نمود که اگر جناب میرزاسهدی بر شاهرخ مقدم است برای رضای رسول خدا (ص) از اسب پیاده شده، با او مصافحه کند و اگر شاهرخ مقدم است چون به او رسید، سواره با او مصافحه کنند^۶ القصه چون حضرت شهریار بر تخت جلوس فرمود، جناب میرزاسهدی و نواب شاهرخ شاه و قهارقلی میرزا را احضار فرمود و شاهرخ شاه را در پای تخت که مسند شاهی گسترده بود، اذن جلوس داد و جناب میرزا رخصت نشستن یافت^۷، پس سلیمان خان را با هشت هزار نفر سپاه و جناب میرزاسهدی را مأمور داشت که به شهر مشهد رفته، اهالی شهر را مطمئن خاطر سازند و روز دیگر با نیت صادق و خلوص عقیده از اسب پیاده گشت و مسافتی را طی فرمود و از دروازه خیابان با اظهار عجز و مسکنت و فروتنی و مذلت [و] با دیده اشکبار همی رفت تا به آستان ملک پاسبان رضویه، علیه آلف سلام و تحیه، در رسید و زمین را بوسه داد و مدت بیست و سه روز در آن ارض اقدس به عبادات و طاعات و عرض حالات به درگاه قاضی حاجات اشتغال داشت و در ایام زیارت مانند یکی از خدام در بقعه مبارکه امام لازم الاحترام علیه السلام، خدمت می نمود و در همین اوقات به فرموده شهریار قاجار قبر نادرشاه افشار را که در جوار حرم محترم رضوی علیه السلام بود شکافتند و استخوانهای او را در کریاس خلوت کریم خانی طهران قرین استخوانهای مغفرت پناه کریم خان وکیل نمودند و بعد از چند سال

۱. شیلان کشیدن: ترکیب مغولی - فارسی، به معنی گستردن سفره طعام، استفاده تام از مال و نعمتی کردن (معین).

رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۶، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۷۹، روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۷۴.

۲. جای ماه در متن خالی است، و در روضة الصفا، و ناسخ التواریخ، و تاریخ ایران، ملکم نیز اشاره ای به آن نشده است.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۷۹، روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۷۴.

۴. در متن: (حیدری را).

۵. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۷۸.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۷۸.

۷. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۷۹.

به فرمان خاقان زبان فتح علی شاه طاب ثراه، استخوانهای آن دو پادشاه را به نجف اشرف برده، دفن نمودند.

و در تواریخ نگاشته‌اند که حضرت آقا محمدخان گیتی‌ستان، در تحصیل جاه و مال، میل مفرط داشت و مخصوصاً جواهر را بیشتر، چنانکه در واقعه لطف علی خان زند سه قطعه جواهر ناسی را که حضرت نادرشاه افشار از سمت هندوستان آورده بود به دست او افتاد چنانکه در وقایع سال ۱۲۰۹ نگاشته شد و در این هنگام که نزول اجلال به خراسان فرمود، چندین قطعه دیگر از اسرای خراسان دریافت نمود و نگاه داشتن این گونه جواهر در نزد هر کسی که بود گناهی بزرگ می‌شمرد و می‌فرمود اینها حق پادشاه زمان است و می‌دانست که چندین قطعه از جواهرات نادری در نزد شاهرخ شاه است و چون از وی مطالبه فرمود، به قسمهای غلیظ انکار نمود، به فرموده حضرت شهریار او را شکنجه کرده، چندین قطعه، بعد از چندین عقوبت بروز داد و هریک را از بن دیواری یا قعر چاهی بیرون می‌آوردند تا آنکه حلقه‌ای از خمیر بر سرش گذاشتند و روغن داغ در آن حلقه ریختند که یاقوت بزرگی را بروز داد که وقتی زینت تاج اورنگ زیب پادشاه هندوستان بود^۱، چون خبر آن یاقوت به حضرت شاهی رسید، فرمود مقصود من این قطعه یاقوت بود و شاهرخ شاه را از آزار معاف داشت^۲، پس فرمان داد تا او را با تمامی عیال از خراسان به مازندران برده، توقف دهند، چون به دامغان رسیدند، شاهرخ شاه وفات یافت و شصت و سه سال از عمرش گذشته بود و از تمامی اسرای خراسان، زن و فرزند گروگان گرفته، روانه طهران داشت و خیال پادشاه جهانگشا، یورش به جانب بلخ و بخارا بود که عرایض اسرای آذربایجان را آوردند که چون اخبار قتل و نهب و اسرا اهالی گرجستان به ملکه روس خورشید کلاه، مشهور به کترین دویم^۳، زوجه پطرسیم رسید، آتش غضب و خشمش زیانه کشید و داعیه انتقام از نهادش بروز نمود^۴، برای آنکه این طایفه سالهای دراز، خود را در حمایت دولت روس، می‌دانستند و ملکه روس فرمان داده تا چهل هزار پیاده و بیست و دو هزار نفر سوار و صد ارابه توپ به سرداری قزل‌ایاغ از جانب باب‌الابواب در بند، به ایران شتافتند و قزل‌ایاغ در ترکی به معنی پای طلاست که در جنگ یک پای او را گلوله توپ انداخته بود و پائی از زر خالص برای او ساختند^۵ و او را قزل‌ایاغ گفتند و مردم با کوبه و سالیان و طالش، از بیم جان راه خدست قزل‌ایاغ را گرفته‌اند و جماعت شیروان و گنجه مغلوب گشتند.

۱. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۷.

۲. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۶ و ۱۰۷، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۱: (آقا محمدشاه از بدست کردن آنهمه لالی آبدار و جواهر شاهوار چندان شاد خاطر شد که فرمود در رواقی نطمها بگسترده و آن جواهر را بر زبر نطم بریختند، آنگاه رواق را از پیگانه برداخت و چند نوبت از این سوی رواق تا بدان سوی را با پشت و پهلو غلطان غلطان برفت).

۳. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۷، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۱.

۴. کاترین دوم: ملقب به کاترین کبیر (متولد ۱۷۲۹، جلوس ۱۷۶۲، مرگ ۱۷۹۶) که آلمانی‌الاصل بود ولی از همه ملکه‌های روسیه، روسی‌تر گردید و اقدامات مهم کرد و تاسیسات بزرگ بوجود آورد. (معین)

۵. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۸، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۲.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۹۰، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۲.

حضرت آقامحمدشاه، از شنیدن این اخبار، روز روشن در چشمش شب تار آمد و آتش قهرش زبانه کشید، پس محمد ولی خان قاجار را با ده هزار نفر سوار برای نظم خراسان گذاشت و فتح علی خان کتول^۱ را به محافظت شهر مشهد و تعمیر روضه منوره رضویه و اخذ منال دیوانی، فرمان داد و به جانب طهران بهشتاب بشتافت و فراسین قضا قرین به اطراف ممالک محروسه روانه فرمود که در بهار این سال با ساختگی و پرداختگی تمام برای یورش آذربایجان و مدافعت بسا سپاه روس، حاضر رکاب ظفر انتساب شوند و نواب کامیاب فتح علی خان نائب السلطنه جهانبانی فرمانفرمای مملکت فارس را با اعیان فارس بخواست و بسی نصیحت و وصیت فرمود پس، امرای لشکر و بزرگان کشور را طلب نمود و باز عقد ولایت عهد و نیابت سلطنت خود را به نواب فتح علی خان تازه فرمود^۲ و سفارش سهریانی و ملاطفت با تمام اهالی مملکت را به او نمود و حکم خدمتگزاری و جان سپاری به لشکر و اهالی کشور همی فرمود.

و عید نوروز سنه^۳... ثیل در بیستم رمضان سال ۱۲۱۱ اتفاق افتاده، از احکام نجوسی غریبه، آنکه حضرت شهریاری از میرزا حسن منجم پرسید، طالع این سال چه دلالت دارد، عرض نمود، رفاه بلاد و آسایش عباد، پس شهریار جهان روی به جانب نواب ولیعهد داشته، فرمود، باباخان، میرزا حسن منجم خبر از مرگ عموی تو می دهد، برای آنکه تا او زنده است رفاه و آسایش برای کسی نخواهد بود و چنان شد که فرموده بود و خاقان گیتی ستان با حشمت جمشیدی و شوکت پرویزی در ماه ذی قعدة این سال^۴ به جانب آذربایجان و قراباغ و شیروان و گرجستان نهضت فرمود و پنج روز در چمن سلطانیه توقف نمود که خبر وفات کترین دوم مشهور به خورشید کلاه، پادشاه ممالک روس و بازگشتن قزل ایاغ، به مسامع عز و جلال رسیده، چون در سفر سابق سوکب والا، امر ولایت قراباغ و شوشی ناتمام ساخته و امیر ابراهیم - خلیل خان والی آن سامان، سر در چنبر اطاعت در نیامورده بود، رأی جهان آرای شاهنشاهی چنان صواب دید که اولاً شهر شوشی را مسخر داشته، پس به انتظام مملکت گرجستان پردازد، پس از راه میانه و اردبیل به آدینه بازار نزول اجلال نمود که از بزرگان شوشی، پیغام و عرایض به پایة سریر اعلی رسید که چون ابراهیم خلیل خان^۵ را از بداندیشان آن دولت ابد پیونسد دانستیم، اراده گرفتن و حبس نمودن او را داشتیم که عیال خود را برداشت و از شوشی، به داغستان گریخت و استدعا آنکه حضرت شاهنشاهی به جانب ما بشتابد و شهر شوشی را بستاند و حضرت شهریاری اردوی بزرگ را در آدینه بازار^۶ بگذاشت و نواب حسین قلی خان برادر حضرت ولیعهد و شاهزادگان، عباس میرزا و حسین علی میرزا و محمد قلی میرزا پسران حشمت تسوآمان آن حضرت و جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتماد الدوله و امیر کبیر

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۳.

۲. رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۹۲.

۳. احتمالاً باید (لوی ثیل) باشد زیرا سال ۱۲۰۸ اود ثیل بود و ۱۲۰۹ پارس ثیل، سال ۱۲۱۰، توشقان ثیل، و سال لوی ثیل ۱۲۱۱. برابر با ۲۱ مارس ۱۷۹۷.

۴. در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۳: سال ۱۲۱۲.

۵. رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۹۵.

۶. رک: روضه الصفا، ج ۹، ص ۲۹۴.

سلیمان خان قاجار را بر آنها گماشت و پنج هزار سوار و سه هزار پیاده را برداشت و به جانب مقصود بهشتاب بشتافت^۱ و چون به رود ارس رسید و زمان طغیان آب بود، حکم فرمود تا سواران به آب درآمدند و پیادگان^۲ به توسط چند زورق شکسته و مشکهای پر از باد از آب گذشتند و چندین نفر غریق بحر فنا گشتند و حضرت گیتی ستان داخل شوشی شد و چون سه روز بگذشت میانه صادق نام گرجی^۳ پیشخدمت و خداداد فراش خلوت اصفهانی نزاع شد و آواز آنها چنان بلند گردید که حضرت شاهنشاهی را به غضب درآورد و حکم فرمود که هر دو نفر را به قتل رسانند و صادق خان شقاقی که از اسرای معتبر بود در حق آنها شفاعت نمود به درجه قبول فرسید، لکن فرمود چون شب جمعه است، کشتن آنها را به روز شنبه انداختم و آن دو نفر را بی کند و زنجیر در سراپرده، به خدمت سابقه خود باقی گذاشت و از روی تجربت دانسته بودند که آنچه را وعده کند، بجا آرد پس قطع امید، موجب جسارت آنها گشت و چون پادشاه جم جاه در خواب شد، عباس فراش خلوت مازندرانی که با آنها معاهده داشت در رسید و هر سه نفر پای جلادت را در سراپرده شاهی گذاشتند و با دشنه و خنجر زندگانی حضرت شاهنشاهی را تباه نمودند.

جهانا چه بد مهر و بد خو جبهانی	چو آشفته بازار بازارگانی
بهر کار کردم ترا آزمایش	سراسر فریبی سراسر زیانی
وگر آزمایشت صدبار دیگر	همانی، همانی، همانی، همانی
غمین تر کس آن کش غنی تر کنی تو	فروتر کس آن کش تو برتر نشانی
ستانی همی زندگانی ز مردم	ازایرا درازت بسود زندگانی

ولادت باسعادتش در ۱۰۵۵، رحلتش ۱۲۱۱^۴، مدت عمرش پنجاه و شش سال و صندوقچه جواهر و بازوبندهای مرصع و شمشیر جواهر نشان و دریای نور و تاج ماه را برداشته، به جانب صادق خان شقاقی شتافتند، تمامت آنها را به او سپردند و خان معزی الیه، کشندگان پادشاه جهان پناه را پناهیده، در همان شب همراهان خود را از شوشی برداشته، به جانب تبریز روانه گشت و این واقعه هایلله در شب بیست و یکم ماه ذیحجه این سال: [۱۲۱۱] اتفاق افتاد^۵ و لفظ «تاریخ» را تاریخ این شهادت یافتند و زمان زندگانی آن یگانه زمان، پنجاه و شش^۶ سال بود، به فطرت ذاتی خود تمامی امالی^۷ شرع شریف را محترم داشتی و مادام زندگانی هر نمازی را به وقت خود به جای آوردی و هر نیمه شب اگر چه روز را به مشقت گذرانیده

۱. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۹۵.

۲. در متن: (پیادگان را).

۳. رك: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۰۹، روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۹۸، همچنین نوشته اند که خان قاجار آشپزی را به جهت آنکه نیمه مرغ بازمانده از سفره وی را گربه خورده بود یا نگهبانی را که برای گاززدن پوست خربزه پس مانده او حرص زده بود محکوم به سرگ کرد و همین امر سبب کشته شدن وی شد. رك: گدا، جوجه، خربزه. و عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۲۲.

۴. رك: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۱۰، اما در ناسخ التواریخ، این سال ۱۳۱۲ ذکر شده است.

۵. رك: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۱۰، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۸۴، روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۹۹.

۶. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۹۹: (پنجاه و هفت سال).

۷. امالی: جمع املاء، و مجموعاً به معنی تقریرات شرعی، دستورات دینی.

بودی، برخاستی و به عبادت ایزد متعال پرداختی و سیاست مفسدان و عقوبت بدکاران را به تأخیر نینداختی و حکام ممالک و اعیان لشکر اگر از قاعده عدالت تجاوز نمودند [ند]ی به سزای خود رسیدند [ند]ی و چون ثمره اختلاف افشار و زندیه را دیده بود در ایلاف^۱ و ایتلاف قبيله قاجار به نهایت کوشید، چنانکه پاره‌ای را مانند برادران برانداخت و جماعتی را چون حضرت ولیعهد و امیر کبیر سلیمان خان بنواخت^۲، اغراق‌گوئی و خودستائی را نداشت، القاب در فراسین را منع می‌فرمود و اختصار نویسی را خوش می‌داشت، اگر رعیت فقیری یا چریک مسکینی شکایتی داشت می‌توانست بدون ممانعت، عرض حال خود را بی‌واسطه نماید، هیچ امیری بر لشکر و هیچ وزیری در کشور بی‌فرمان او فرمانروا نبود، لباس ساده و بی‌تکلف می‌پوشید و در روز سفر و شکار بر زمین نشسته، با امرای لشکر هرچه دستیاب بود، تناول می‌نمود، القبه چون آفتاب برآمد و این قضیه منتشر گشت و حمل و نقل جنازه آن حضرت برای اهالی اردو ممکن نبود، جنازه [او] را گذاشتند و هریک به جانبی شتافتند^۳ و محمدحسین خان قاجار، ایشک آقاسی مشهور به دوداغ و میرزا رضاعلی نوائی منشی الممالک^۴، آنچه توانستند، از ائانه سلطنت برداشته، به جانب طهران شتافتند و مردم بلده شوشی دست را به غارت گشوده، کارخانه‌جات شاهی و اسباب اسرا و سپاهی، آنچه را دیدند، بردند، پس علما و بزرگان شوشی، به آئین شرع مبین، متکفل جنازه شاه شهید گشته، بعد از حصول لوازم، او را در محلی مناسب به اسانت سپردند و چون خبر این قضیه غریبه در آدینه بازار به اردوی بزرگ رسید، تماست اسرا بنه را گذاشتند و هریک به جانبی شتافتند و شاهزادگان عظام، عباس میرزا و حسین علی میرزا و محمدقلی میرزا و نواب حسین قلی خان برادر حضرت ولیعهد، از راه رشت، عازم طهران شدند و جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی، اعتمادالدوله، با سواران فارس و تفنگچیان مازندرانی از راه اردبیل و زنجان روانه طهران گشتند^۵ و علی قلی خان برادر حضرت شاه شهید که مأسور به محافظت ایروان بود به طمع خام در خیال شاهی افتاد و به شتاب تمام در قلعه علی شاه، شش فرسخی طهران نزول نمود و نواب شاهزادگان و جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی [را] در قزوین ملاقات اتفاق افتاد و به صوابدید جناب حاجی چند روز تأمل داشته که متفرقه سپاه جمع شدند و به آئینی تمام در صحرای دولاپ حومه طهران بار اقامت انداختند و میرزا محمدخان قاجار دولو که به حکم وصیت حضرت شاه شهید، مستحفظ شهر طهران بود، دروازه‌ها را بر همگی اسرا بست و به انتظار ورود سوکب مسعود حضرت فتح علی خان ولیعهد در پس حصار طهران بنشست و چون قضیه هایل شاه شهید اتفاق افتاد، بابایوسف شاطر^۶ که در پیاده روی از برق و باد پیشتر بود از قلعه شوشی که تا شهر شیراز^۷... فرسخ مسافت است به راه افتاد و روز دوم ماه محرم سال هزار و دو بیست و دو از ده، وارد شیراز گردیده، واقعه را به حضرت ولیعهد رسانید و از استماع این

۱. در متن: (اتلاف). ۲. عبارات از تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۱۱، است.

۳. رک: تاریخ ایران، ملکم، ج ۲، ص ۱۱۳.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۰۴.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۰۴.

۶. حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۰، در ذکر وقایع سال ۱۲۱۲.

۷. در اصل میزان فاصله را نوشته است.

قصه پرغصه کلمه مبارکه انالله و انا الیه راجعون را مکرر نمود، پس اعیان و بزرگان را بخواست و ماجری را ادا فرمود و ارقام و فرامین به مالک محروسه و حکام بلاد نگاشت که در موعد مقرر در دارالسلطنه طهران حاضر باشند و به ناخن قتنه جوئی، روی دولتخواهی را نخرانند، پس سه روز و سه شب را به لوازم تعزیت داری و سوگواری گذرانید و فرمانفرمائی مملکت فارس را به شاهزاده محمدعلی میرزا^۱ که طفلی نه ساله و اکبر اولاد خود و حاضر رکاب بود، ارزانی داشت و وزارت را کمافی السابق به جناب میرزانصرالله علی آبادی مازندرانی وا گذاشت و امرای کاروان را مانند جناب میرزاجانی فسائی و آقامحمدزبان کلانتر شیراز در خدمت او به ملازمت مأمور داشت.

و در اواخر محرم این سال: [۱۴۱۴] از شیراز نهضت فرمود و زمان عبور از تکیسه خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، کتاب دیوان او را خواست، چون بازش داشت این دو بیت در عنوان صفحه اول به نظر درآمد:

در نمازم خم ابروی تو بسا^۲ یاد آمد حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
ای عروس ظفر از بخت شکایت بنمای حجله حسن بیارای که داساد آمد^۳

پس همت از روح خواجه علیه الرحمه خواسته، به جانب طهران شتافت و در منزل کنارم گردید، شش فرسخی طهران، نواب حسین قلی خان و جناب حاجی ابراهیم خان شیرازی اعتمادالدوله و دیگر اسرا به شرف حضور مبارک رسیدند و به عرض رسانیدند که نواب علی قلی خان^۴ برادر حضرت مغفرت توأمان آقامحمدشاه طاب ثراه نه بر وصیت اعتنائی کرده و نه بر ولایت عهد اعتمادی نموده، در مخالفت را باز داشته، به حکم وراثت خود را مالک تاج و تخت می داند، پس حضرت شهریار جم اقتدار، نواب حسین قلی خان را با جماعتی خدمت عم کامگار فرستاد که تشریف فرمای طهران شوید تا در کار سلطنت قراری دهیم و روز بیستم ماه صفر این سال، نزول اجلال به دارالخلافة طهران نمود و بعد از چند روز علی قلی خان به هوای سلطنت وارد طهران گردید و بعد از ورود و ملاقات حضرت شهریار، از هر دو چشم ناپینا گشته، مأمور به توقف در بارفروش مازندران گردید و بعد از قضیه هایله سلطان شهید که جواهرهای سلطنتی چنانکه نگاشته شد، به صادق خان شقاقی رسید و چنین پنداشت که تصاحب این جواهر موجب حصول سلطنت است، پس از سپاه متفرقه شوشی^۵ جماعتی را فراهم آورده، به هوای خودسری افتاد و بیشتر بلاد آذربایجان را در اطاعت خود آورد و عیال او در سالهای پیش در قزوین به عنوان گروگان توقف داشتند، از آذربایجان برای تسخیر قزوین و نجات عیال نهضت نمود و اهالی قزوین کوس مخالفت را کوبیده، دروازه ها را بستند و مردانه نشستند و عرایض پی در پی به حضرت شهریار نوشتند، استدعای مدد نمودند، پس حسین خان قاجار قزوینی قولر^۶ آقاسی

۱. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۰۵.

۲. در متن: (تا).

۳. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۰۶.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۰۶.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۰۶.

۶. در متن: (متفرقه از شوشی).

۷. در متن: (قولر).

برای دلگرمی اهل قزوین روانه فرمود که در بین محمدولی خان قاجار که به حکم شاه شهید، مأمور به محافظت خراسان بود با شش هزار نفر سوار در رسید، پس حضرت شهریار قاجار عنان عزیمت به جانب قزوین انداخت و صادق خان^۱ از حوالی قزوین به استقبال سوکب والا شتافت و در منزل «خالک علی»^۲ از حومه قزوین ملاقات شده، از هر دو جانب صف کشیده، هر یک به جانب دیگری حمله انداخت و شور روز نشور برخاست و فیروزی و ظفر نصیب لشکر سعادت اثر شهریار قاجار گردید و نزدیک به ده هزار^۳ نفر از سپاه صادق خان قتل و اسیر گردید و مابقی روی به جانب فرار گذاشتند و سوکب والا از رزسگاه وارد شهر قزوین گردید و چون از نواب حسین قلی خان در این جنگ شجاعتی فوق العاده بروز نمود، مورد عنایت شده، به ایالت مملکت فارس سرافراز آمد و نواب محمدعلی میرزا حاکم فارس احضار به دربار معدلت مدار شد و میرزا نصرالله علی آبادی سازندرانی، به وزارت فارس باقی بماند و جان محمدخان قاجار مأمور به نظم لارستان گردید و نواب حسین قلی خان در اواخر ماه ربیع دوم این سال [۱۲۱۲]: وارد شیراز شد و در این اوقات صادق گرجی و خداداد اصفهانی که مرتکب قتل شاه شهید شده بودند به حضور مبارک آوردند و حکم صادر گشت، یکی را نواب حسین قلی خان با شمشیر، پارچه پارچه نمود و دیگری به دست میر غضبان، بند از بندش جدا گردید و عباس سازندرانی را که از سه نفر قاتل [مین] بود از کرمانشاهان گرفته، به طهران آوردند و به آتش قهر پادشاهی او را سوختند و حضرت شهریار برای انتظام آذربایجان از قزوین نهضت فرمود، چون به زنجان رسیدند، معلوم گردید که مرض طاعون در آذربایجان شایع گشته است، بنابراین چندی در زنجان توقف فرموده، ایالت هر ناحیتی از آذربایجان را به امیری واگذار فرمود و فرمان لازم الاذعان به صادق خان شقاقی نگاشته گشت که اگر جواهرهای شاهی را که صادق گرجی و خداداد در بلده شوشی، به او دادند، رد نماید، مورد عفو و عنایت خواهد بود و فرمان به صحابت ابراهیم خان قاجار روانه داشتند و بعد از ورود او، صادق خان تمکین نموده، تمامت جواهرها را به ابراهیم خان سپرد و مورد عفو و عنایت گردید و ایالت سراب و گرمسود آذربایجان را به او ارزانی داشتند و حسین قلی خان قاجار عزالدین لو را برای نقل جنازه شاه شهید، روانه بلده شوشی داشتند و فرسان مرحمت جریان به امیر ابراهیم خلیل خان جوانشیر، والی قراباغ شرف صدور یافت که آن جنازه پاک را به آئین شاهان، با تخت روان، روانه دارد و سوکب والا در ماه جمادی دوم این سال [۱۲۱۲]: نزول اجلال به طهران نمود^۴ و حسین قلی خان، از شوشی، جنازه شاه شهید را وارد بقعه حضرت عبدالعظیم (ع) نمود و شهریار کامگار هفته‌ای به سوکواری نشست، پس محمدعلی خان قاجار و دوهزار نفر سواره و ده هزار مثقال زر مسکوک به اتفاق ملا مصطفی قمشاهی که وحید دهر و فرید عصر بود و سیرزاموسی منجم باشی^۵ مأمور به نقل جنازه به جانب نجف اشرف شدند و چون به نزدیک بغداد رسیدند، سلیمان پاشا والی

۱. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۰۸ و ۳۱۱.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۱۲.

۳. در متن: (دو هزار) با توجه به روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۱۳، تصحیح شد.

۴. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۱۴.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۱۶ و ۳۱۹.

۶. در متن: منجم باشی را.

بغداد به استقبال بیرون آمد و خدستی لایق نمود، پس جنازه شاه شهید را به نجف اشرف رسانیده، به خاک سپردند.

پس شهریار ناسدار در روز عید نوروز سنه یونتئیل ترکی که در روز عید رمضان این سال [۱۲۱۲]؛ اتفاق افتاد، کلاه کیانی را بر سر نهاده، بر تخت پادشاهی برنشست^۲ و مردم را به عدل و داد نوید داد و معادل پانصد هزار تومان که عبارت از یک کرور است از بقایای دیوانی را به اربابداران ممالک محروسه ببخشید و جناب فتح علی خان صبا تخلص کاشی در تاریخ جلوس بیمنت مأنوس، خدیو کامگار، فتح علی شاه قاجار فرمود:

«ز تخت آقامحمدخان شد و بنشست باباخان»^۳ و «باباخان» کلمه‌ای است که پیش از ولایت عهد نام مشهور آن شهریار بود و نواب والا فرهاد میرزا خلف‌الصدق حضرت ولیعهد، عباس میرزا، خلف‌الصدق اعلیحضرت فتح علی شاه، طاب‌ثراهم لفظ بابا را تاریخ جلوس یافته برای آنکه عدد این چهار حرف را اگر به ترتیب هندسی نگارند چنین شود ۱۲۱۲.

و ایالت کوه گیلویه به محمدحسین خان برادر حاجی ابراهیم خان عنایت گردید. و موکب شاهنشاهی در هیجدهم ذی‌حجه این سال [۱۲۱۲]؛^۴ برای تنبیه متمرّدین آذربایجان، از طهران نهضت فرمود و چند روزی چمن سلطانیه را لشکرگاه نمود و چون متمرّدین آذربایجان خود را مرد میدان شاهنشاهی ندیدند، صادق خان شقاقی پیشدستی نمود [و] امیر-کبیر سلیمان خان را شفیع خود کرد و پادشاه عاجزنواز، عذر او را پذیرفته، مورد عنایتش داشت و جعفرقلی خان دنبلی روی شوم را به دربار روم نمود.^۵

پس موکب والا از چمن سلطانیه نهضت فرمود [و] از راه مراغه و سلدوز در ششم محرم سال ۱۲۱۳^۶ خارج بلده اروسی را لشکرگاه سپاه ظفرپناه نمود و در هفدهم این ماه، رایات ظفرآیات به جانب بلده خوی افراشته گشت و بعد از ورود، چند روزی به عیش و کاسرانی گذشت که اخبار مخالفت نواب حسین قلی خان فرمانفرمای مملکت فارس به مسامع عز و جلال رسید و مرحوم میرزا فضل‌الله خاوری شیرازی در تاریخ ذوالقرنین نگاشته است که اگرچه شاهنشاه صاحبقران و نواب حسین قلی خان^۷ جهالت نشان در ظاهر واحدالابوین بودند ولی به سبب مغایرت فطرت در میانه بعدالمشرقین بود، این یک از عقل محض مهذب و آن یک از جهل صرف مرکب آمد، آن از شراب ظلم سرمست و این را ساغر عدل در دست، این جوهر رحمت الهی و آن آیت غضب نامتناهی، آن را نگین دولت در مشت و آن یک را خاتم نکبت در انگشت، اتحاد صلب و بطن را در فطرت شرکتی نیست و امتزاج شهد و شرنگ را در گوهر

۱. برابر با ۲۱ مارس ۱۷۹۸.

۲. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۲۰.

۳. در قصیده‌ای دیگر صبا در تهنیت جلوس و تاریخ سلطنت فتح‌علی شاه گفته است:
نگاشت کلک صبا از برای تباربخش (نهاد فتح علی‌شاه قدم به‌گاه کیان)

و ر.ک: حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۰.

۴. برابر با ۳ ژوئن ۱۷۹۸.

۵. ر.ک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۲۶.

۶. برابر با ۲۰ ژوئن ۱۷۹۸.

۷. حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۰.

ز يك خاك رويند جدوارا و بيش
 بسى بيضه آيسد ز بلبل برون
 ز صلب همايون سير عرب
 يكي اصل نوش و يكي عين نيش
 يكي بلبل و ساقي سرخ دون
 يكي احمد آمد يكي بولهب

و قصه مخالفت نواب معزى اليه بر اين وجه است که بعد از صدور فرمان ايالت فارس چنانکه نگاشته شد از قزوین حرکت نمود و در اواخر ماه ربیع اول سال ۱۲۱۲ وارد شیراز جنت طراز گردید و چند ماهی با امرا و اعیان فارس به مدارا سلوک نمود، پس بنای تعدی با حکام بلوکات گذاشت و برای هر یک مدعی تراشید و از این رهگذر مبلغها دریافت داشت، پس ثروتی بکمال یافت [و] روی به وادی طغیان گذاشت و چند نفری از اوباش محرك سلسله گمراهی او شده، پا را از دائره اطاعت دارای زمان درکشید و چون میرزانشیراز علی آبادی^۲ مازندرانی وزیر مالیات و شیرزاجانی فسائی عم حقیقی نگارنده این فادسنامه که از جان فشانهای درگاه ظل اللهی و راتق و فاتق بیشتر امور دیوانی فارس بود و آقامحمد زمان کلانتر، برادر جناب اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان وزیر اعظم شیرازی و جمعی دیگر را مغل حصول مقصود خود دانست، همه را در حبس و قید انداخت و میرزانشیراز و آقامحمد زمان و میرزا اسمعیل کوتوال شیراز و احمدخان و آقامحسن [از] متعلقان جناب اعتمادالدوله [را] از هر دو دیده ناپینا فرمود و فوجی را برای محافظت خانه میرزاجانی و آقامحمد زمان و اهل و عیال آنها، مأمور داشت، پس آتش زهرآلود را به جبر و عنف به میرزاجانی خورانید و او را به درجه شهادت رسانید و چون جنازه او را از ارگ و کیلی بیرون آوردند که به آستانه مبارکه حضرت شاه چراغ رسانند، اهل و عیال او از خانه خود که در میانه راه بود برای تشییع جنازه درآمدند و بعد از ورود به آستانه مبارکه رحل اقامت انداختند و نواب حسین قلی خان، جماعتی را گماشت که آب و نان را از آن دودمان پیغمبر آخر زمان قطع کنند و روز و شبی گذشت که جناب افادت انتساب، شیخ محمد سفید امام جمعه و جماعت مملکت فارس آمد و ذراری رسول خدا (ص) را از آستانه مبارکه به خانه خود برد و تکفل فرمود.

و نواب حسین قلی خان، فوجی را برای گرفتاری جان محمدخان که از جانب دارای زمان، مأمور به نظم لارستان بود فرستاد و جان محمدخان چون این خبر را شنید، فرار کرده به جانب عراق دوید، پس نواب حسین قلی خان به هوای نفس هر بلوکی را به عاملی بخشید و دست بیرحمی را از آستین کشید و آقامعصوم خفری را به لقب جلیل خانی سرافراز داشته او را حاکم بلوک فسا فرمود و سفارش خرابی املاک میرزاجانی را به او نمود و معصوم خان بعد از ورود تمامی قنوات بلوک فسا را انباشت و قلعه جات را خراب نمود و رعایا را بعد از اخذ جریمه، حکم به جلاء وطن فرمود و مانند جغد و بوم در ویرانه های دهسات توقف نمود و نواب حسین قلی خان، چون کارها را به کام خود دید، شیراز را به رستم خان بیات که از مخصوصین خود بود سپرد و رأیت مخالفت برادر نامدار را افراشته در اواخر محرم این سال

۱. (جدوار): جدوار، زردار، که ماه پروین باشد و بیخی است مخروطی شکل سیاه رنگ که به هندی نریسی گویند و خوردن آن دفع زهر مار و عقرب کند (آندراج - معین)، بیش: نام بیخی است کشنده شبیه ماه پروین (دهخدا).

۲. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۹۶، روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۳۴.

از شیراز وارد اصفهان گردید و پادشاه جهان‌گشا، بعد از اطلاع بر واقعه حسین‌قلی‌خان ایالت مملکت آذربایجان را به‌امیر کبیر سلیمان‌خان قاجار قوینلو وا گذاشت و رایات ظفرآیات را به جانب عراق، برای دفع برادر بیخرد خود برافراشت و نواب حسین‌قلی‌خان در اصفهان به‌اخذ اسوال تجار و کسبه آن سامان پرداخت و اسباب کار مخالفت را آماده ساخت و رو به‌سوی فراهان گذاشت و چندین هزار نفر از سپاه عراق و اصفهان به او پیوست و در منزل درجین همدان خبر ورود حسین‌قلی‌خان به فراهان به‌عرض حضرت شهریار رسید، بلا تأمل نهضت فرموده، در منزل ساروق از توابع فراهان نزول اجلال نمود، دو سه روزی برای آرایش سپاه اقامت فرمود که نواب مهدعلیا^۱ و ستر کبری، والده ماجده شاهنشاه ظفرپناه، شرف نزول ارزانی داشت و معلوم گردید که چون خبر مخالفت حسین‌قلی‌خان به‌عرض نواب مهدعلیا رسیده بود، اولاً به‌تحریرات لایقه و تقریرات فرستادگان خیراندیش او را از حرکات ناهنجار منع فرموده، چون فایده نبخشیده، به‌نفس نفیس در هودج زرنگار نشسته، به‌اردوی فرزند خود حسین‌قلی‌خان رفته، در منزل چال‌سپاه او را ملاقات کرده و نصایح مشفقانه فرمود، بهیچوجه اثری نداشته، لابد تشریف‌فرمای اردوی خدیو زمان گشت، پس به‌موجبات اصلاح میانۀ دو فرزند ارجمند خود زبان گشود که فرزندی حسین‌قلی‌خان را از این جسارت خودرانی منظور نیست بلکه مداخل مملکت فارس به‌مخارج لایقه او وفا نمی‌کند، اگر نظر به‌پاس برادری ولایت کرمان را ضمیمه فارس فرمائید دیگر راه غدر مسدود است و پادشاه ظفرپناه بر رعایت مهدعلیا و ستر کبری، این مطلب را قبول فرمود^۲ و حسین‌قلی‌خان چون از این معنی خبر یافت، ایالت اصفهان را درخواست نمود باز به‌توسط مهدعلیا به‌درجه قبول رسید. پس بهانه دیگر جست و معلوم رأی عالم‌آرای شاهنشاهی گردید که رشته طمع برادر بی‌تمیز جز به‌شمشیر تیز بریده نگردد، پس اردوی کیوان شکوه را در منزل ساروق^۳ به‌جناب حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله سپرد و به نفس نفیس با چندین هزار لشکر آزموده، به‌عزم رزم به‌جانب فراهان نهضت فرمود و در دو فرسخی اردوی حسین‌قلی‌خان، بار اقامت افکند.

و در روز بیست‌وهشتم ماه صفر این سال [۱۲۱۳]؛^۴ در صحرای کمره^۵، صف جدال آراسته گشت و حضرت شاهنشاهی برای اتمام حجت جناب میرزا موسی سنجم‌باشی گیلانی^۶ را برسالت نزد حسین‌قلی‌خان روانه فرمود و پیغام شتمل بر وعده و وعید و مشعر بر بیم و امید به‌او فرستاد و چون سنجم‌باشی نزدیک گردید، حسین‌قلی‌خان چند گامی او را استقبال نمود و بعد از شنیدن پیغامات ملاطفت آیات بی‌اختیار این شعر را از خواجه حافظ برخواند:

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا بر منتهای همست خود کامران شدم
پس بی‌مشاورت احدی از صف جدال جدا گردید^۷ و چون میانه میدان رسید، از اسب

۱. رک: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۳۳۷، حقایق‌الاجبار ناصری، ص ۱۱۱.

۲. رک: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۳۳۷.

۳. رک: ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۹۸، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۳۳۷.

۴. رک: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۳۳۷، برابر با ۱۱ اوت ۱۷۹۸.

۵. رک: ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۹۸، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۳۳۷.

۶. رک: ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۹۸، روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۳۳۸.

۷. رک: روضة‌الصفاء، ج ۹، ص ۳۳۸، ناسخ‌التواریخ، ج ۱، ص ۹۹.

پیاده گشت و دوان دوان خود را بر سم اسب سمند شهریاری انداخت و آب را از دیدگان جاری ساخت و پادشاه سعدت پناه به مهر برادری از صدر زین دست دراز کرده، بر گردن برادر انداخت و هر دو برادر از کید زمانه به گریه افتادند، پس شهریار کامگار دست حسین قلی خان را گرفته از میدان رزم به ایوان بزم آورد^۱ و آیه شریفه لا تثریب علیکم الیوم^۲ را بر خواند و هر دو سپاه به آرامگاه خود رفتند و روز دیگر سپاه عراق و فارس کوچ کرده، به اردوی شاهی پیوستند.

و نگارنده این فادمنامه از سالخوردگان اهل شیراز شنید که باعث اطاعت حسین قلی خان یأس او از اسرای سپاه خود بود که جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله، تدبیری اندیشید و تیر مرادش به هدف مقصود رسید بر این وجه که: مردی را مانند پیکر آراست و چندین نوشته به مهر خود برای سپاه حسین قلی خان نگاشت که عریضه شما را به نظر خدیو گیتی ستان رسانیدم و خدمات سابقه شما را یادآور نمودم و محاسن عقیده شما را تصدیق فرمودند لکن برهم زدن اردو را صلاح ندانستند، بهتر آن است که بعد از تسویه صفوف، شما زودتر از دیگران خود را بر سم اسب حضرت شهریاری انداخته، مورد عنایت شوید، پس نوشتجات را در پارچه ششمی بسته، در کف پافزار آن مرد دوختند و او را قدغن نمودند که چون به اردوی حسین قلی خان رسیدی، در حوائی سرآورده، مانند عیاران و جاسوسان، در هر محفلی سری کشیده و در کنار هر منزلی زمانی آرمیده باش، پس آن مرد داخل اردو گردیده، به دستور العمل حرکت نمود، یکی از پیشخدمتان حسین قلی خان، حال او را تفرس کرده، حبسش نمود و بعد از زجر، نوشتجات را در آوردند و سربسته خدمت حسین قلی خان بردند و بعد از ملاحظه، خود را یکه و تنها، غریق بحر فنا دید و جز همان معامله که فرمود او را چاره نبود.

و محمد علی خان قاجار قوینلو مشهور به خالو، به سرداری و نظم مملکت فارس و بیرزا محمد خان پسر بزرگ جناب اعتمادالدوله، برای وصول و ایصال مالیات دیوانی آن مملکت و نوروزخان قاجار عزالدین لو، برای نظم کوه گیلویه مأسور شدند.^۳

و در یازدهم ماه ربیع اول این سال [۱۲۱۳]: حضرت شهریار ظفرشعار به صوب طهران نهضت فرمود و ایالت ناحیه سمنان به نواب حسین قلی خان عنایت گردید.

و هم در این سال [۱۲۱۳]: بر حسب فرمان شاهی، میرزا هادی که والد ساجدش، میرزا جانی فسائی از آش زهرآلود حسین قلی خان به غرفات جنان رفته بود، احضار به دارالخلافت طهران گردید و بعد از ورود جراحتهای مصائب او به همراه الطاف خاقان زمان، التیام یافت و مناصب والدش، از حکومت بلوکات فارس مانند حومه شیراز و کوه سره و سیاخ و کوار و خواجه و فیروزآباد و صیمکان و خفر و جویم و بیدشهر و فسا و داراب و نیریز و اصطهبانات و وظائف و مواجب سلسله او را بیشتر از پیشتر برقرار فرمود و بلوک کمین، کماکان در تیول او و برادرانش به جای خود باقی ماند و به خلعتهای فاخره سرافراز گردید و چون در ایام جهانبانی بودن شهریار تاجدار در فارس، بیشتر اوقات با میرزا هادی مأنوس بود و او را به عبارت

۱. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۳۹، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۹۹.

۲. آیه ۹۲، سوره یوسف است که معنی آن: (یوسف گفت امروز هیچ خجل و متاثر نباشید...) می باشد.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۹۹.

۴. برابر با ۲۳ اوت ۱۷۹۸.

«رفیق» می‌خواند در این زمان که تمامی ممالک ایران از فرشوکت و حشمت پادشاه گیتی‌ستان زینت یافته بود، باز در سلام عام او را «رفیق شاه» خطاب می‌فرسود و بعد از چهار ماه توقف، از دارالخلافه طهران عود به شیراز نمود.

و هم در این سال [۱۲۱۳]: معادل صد هزار تومان وجه رائج از خزانه عامره، به مصارف تعمیر بقعه و عمارات حضرت معصومه (ع) در شهر قم رسید.^۱

و هم در این سال [۱۲۱۳] فرخ‌فال: به فرمان پادشاه بی‌همال، دو عمارت مسرت خصال، هر دو مسمی به تخت قاجار^۲، یکی در نیم فرسخی شمالی شهر طهران و دیگری ربع فرسخ باز در شمالی شهر شیراز جنت طراز، هریک بر فراز کوه پاره‌ای، سشتمل بر چندین منزل مرغوب دلنشین ساخته و پرداخته گردید و در دامن هریک باغی، احداث گشته، به اندک زمانی به انواع درختان معمور گردید و باغ تخت قاجار شیراز مبذر ۱۲۵۰ من گندم بوزن ۷۲۰ مثقال صیرفی است که به اصطلاح اهل شیراز صد پیمان زمین است و چنانکه نگاشته شد در حدود سال ۵۲ هجری امیراتابک قراچه وزیر سلطان سلجوق، حاکم فارس و خوزستان بر پشت این کوه پاره، چندین عمارت ساخت و آبرای راههای دور آورده، بر فراز آن رسانیده، او را تخت قراچه نامید و سالها به آبادی باقی بود و سالهای دراز دیگر ناسی بی‌نشان از او می‌گفتند تا در این سال که باز بر سر آبادی و عمارت آمد.

و عید نوروز سنه قوی‌نیل در سیزدهم ماه شوال این سال: [۱۲۱۳]^۳ اتفاق افتاد و شهریار کامگار، بعد از فراغت از جشن نوروزی بر حسب وصیت خاقان سعید آقامحمدشاه شهید، نواب شاهزاده عباس میرزا که از جانب مادر بر تاست برادران رتبه برتری داشت، برای ولایت عهد دولت و نیابت سلطنت انتخاب فرسود^۴ و خلعت ولیعهدی که خفتان و شمشیر و کمر و خنجر سرصع است به او عنایت گردید و تمامی شاهزادگان و امرا و اعیان ممالک محروسه تهنیت و مبارکباد گفتند پس امیر کبیر سلیمان خان نظام الدوله قاجار و جناب سیادت انتساب سیرزاعیسی مشهور به میرزا بزرگ فراهانی^۵ که در شیراز در خدمت خالوی خود میرزا حسین فراهانی متخلص به «وفا» وزیر غفران توأمان کریم خان زند تربیت یافته بود، به التزام رکاب آن شاهزاده والاشان مأسور داشته، ایالت و امارت و وزارت مملکت آذربایجان را در کف کفایت آنها وا گذاشت و چنانکه نگاشته شد در سال ۱۲۱۰ که خدیو کامگار آقامحمدشاه قاجار نزول اجلال به خراسان فرسود، نادر سیرزای^۶ نادری به جانب هرات شتافت و چون ولی محمدخان قاجار سپهسالار خراسان، بعد از رحلت آن پادشاه، مشهد را گذاشت و به جانب طهران شتافت، نادر سیرزا، بی‌مانعی از هرات وارد مشهد مقدس گردید و اهالی شهر در اطاعت او شدند و چون خدیو زمان فتح علی شاه، از نظم ممالک ایران جز خراسان فراغتی حاصل فرسود، برای تسخیر خراسان، رایت جلالت آیت، برافراشت.

۱. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۴، روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۴۶.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۴۶.

۳. برابر یا ۲۰ مارس ۱۷۹۹.

۴. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۱، روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۴۷.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۴۷.

۶. رک: حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۱.

و در پانزدهم ماه ذی حجه این سال: [۱۳۱۳] از طهران، نهضت نمود و جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی و جناب میرزاشفیع سازندرانی را سلازم رکاب ظفر اقتساب فرمود و چون در ناحیه نیشابور نزول اجلال نمود^۲، جعفرخان بیات، حاکم نیشابور، سلازم اردوی اعلی بود و علی قلی خان پسر او با اعیان نیشابور، به شرف حضور رسیدند^۳ و چون رأی عالم آراء، قرار گرفت که برج و باروی بلده نیشابور را به تصرف سپاه ظفرپناه دهند و کوتوالی از اهل اردو بر آن گمارند و علی قلی خان به قنای پدر امتناع نمود و مأمورین را بازگردانید و اعلیحضرت شاهنشاهی در غضب شد و حکم به یورش و خرابی نیشابور فرمود و در بین جعفرخان بیات^۴، عذرهای غیرسوجه برای نافرمانی پسر خود آورد و غضب حضرت شهریار را اندک فرود آورد که جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله و میرزاشفیع سازندرانی، برای استمالت اهالی نیشابور، روانه شدند و چون نزدیک به قلعه رسیدند و اهالی شهر را نصیحت نمودند، حسین قلی بیگ پسر عموی جعفرخان بیات از قلعه فرود آمد و در خدمت آن دو نفر وزیر بی نظیر شرفیاب حضور معدلت دستور گردید و مابقی قلعه داران، باز دامن عصیان را بر کمر زدند و آتش غضب شاهی را فروختند و حکم به یورش صادر گردید و جعفرخان بیات، باز، در مقام عذرخواهی از جانب علی قلی خان پسر خود برآمد و پسر دیگر ماه پیکر خود را که در اردوی شاهی بود، به گروگان گذاشت که اگر باز نگردد آن پسر [را] به قتل رسانند، پس جعفرخان وارد قلعه نیشابور شد و به قلعه داری پرداخت و جواب تعهدات خود را به آواز توپ و تفنگ حواله داد و شهریار آفاق بنا بر قراری که جعفرخان داده بود پسر بیچاره او را که سنین سالش از چهارده نگذشته بود^۵، روانه سفر آخرت فرمود و جنازه او را بر پدرش نمودند و فرمان صادر گردید تا باغات و دهات حومه نیشابور را تاختند^۶ و اهالی آن نواحی را اسافل ساختند و مدت چهل روز نائرة غضب شاهی فروختند، خرمین بینوایان نیشابوری را سوخت و اهل شهر از ندیدن نان به ناله و اینین افتاده، جناب حاجی روح الامین^۷، امام جمعه و جماعت نیشابور را واسطه نمودند که به اردوی اعلی آمده، برای جعفرخان و اهالی بلده، استدعای امان کند و بعد از ورود امام جمعه، حضرت شهریار معدلت شعار، تماست اهل نیشابور را امان داد و جناب سلاعلی اصغر سلاباشی، به مصاحبت امام جمعه داخل شهر گردید و جعفرخان سفیه را با قرآن و شمشیر به حضور مبارک آورد و کماکان به ایات نیشابور سرافراز گشته، سالها در ماتم پسر نوجوان خود ناله ها نمود.

پس اردوی اعلی از نیشابور کوچ کرده، ظاهر شهر مشهد مقدس را لشکرگاه فرمود و نواب نادرمیرزا^۸، در پس حصار و باروی شهر نشست و پادشاه دین پناه، محض احترام آستانه

۱. برابر با ۱۷۹۹.

۲. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۵۰، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۵۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۲.

۴. رك: حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۱.

۵. رك: حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۱.

۶. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۵۲، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۳.

۷. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۵۱.

۸. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۵۲.

سبار که رضویه، علی صاحبها الف ثناء و تحیه، اقدام در یورش فرمود و آسیبی به کسی نرساند مگر آنکه راه تردد قوافل و حمل و نقل آذوقه را مسدود نمود و کار را بر قلعه‌گیان تنگ فرمود که جماعتی از سادات رضوی و علما و مشایخ، از فرط اضطرار، از شهر درآمدند و قرآن را شفیع خود کرده از جانب خود به اصالت و از طرف نادر میرزا به نیابت، طلب امان نمودند که هرگاه پادشاه عاجز نواز بر جان او بخشش کند، بعد از مدتی دیگر کعبه مقصود را احرام خواهد بست و شهریار عدلت شعار، آیندگان را مطمئن فرموده، مسؤول نادر میرزا را قبول نموده، اذن مراجعت داد و نادر میرزا به علاوه عفو گناهان به خلعت امان سرافراز گردید.

و موکب والا از خارج شهر مشهد مقدس، در روز پنجشنبه پانزدهم ماه ربیع اول سال ۱۲۱۴ نهضت فرمود^۱ و روز پانزدهم ماه ربیع دوم همین سال، وارد دارالخلافه طهران گردید و در نیمه ماه جمادی اول این سال دختر نیک اختر امیرگونه خان کرد زعفران لو^۲، حاکم خبوشان خراسان [را] به عقد ازدواج شاهزاده آزاده نواب حسین علی میرزا درآوردند و چند روز و شب به عیش و کامرانی نشستند و این اولین سور و نخستین سروری است که در این دولت نامدار زینت بزم روزگار گردید و حضرت صبا در تهنیت این عیش مهنا فرموده است:

اولین سور شهنشاه ملک دستور است گیتی از همت سرشار کفش معمور است
چشم بد دائم از این عیش مهنا دور است تا جهان است، جهان را به زبان مذکور است
مهر را همسری ماه مبارک بادا سور سنجر به ملک شاه مبارک بادا

و هم در این وقت میرزا مهدی علی خان خراسانی^۳ که از جانب فرمانفرمای هندوستان در بندر بوشهر، کارپرداز بود، به فرمان امنای دولت انگلیس که سالک ممالک هندوستان بودند، از بوشهر حرکت کرده، به احترام تمام از شیراز و اصفهان گذشته، به درگاه شهریار ظفرشعار رسید و تحف و هدایای فرنگستان و هندوستان را که برای وداد طرفین آورده بود به حضور بهر ظهور رسانید و مورد عنایات شاهانه گردید.

و هم در این سال: [۱۲۱۴] شاهزاده آزاده، نواب حسین علی میرزا^۴ به ایالت مملکت فارس و لقب فرمانفرمائی سرافراز گردید و چراغ علی خان نوائی^۵ قوریساول باشی که امیری باشوکت و تربیت یافته این دولت بود، به وزارت نواب فرمانفرما، قرین افتخار آمد و معادل هشتصد نفر تفنگچی جریده از هیجده محال نور انتخاب کرده به سرداری نصرالله خان برادر میرزا اسدالله خان لشکر نویس باشی در رکاب نواب سعزی الیه روانه شیراز شدند و بعد از دو سال توقف تماست اهل و عیال آنها را از نواحی نور به شیراز آورده، محله موردستان را که بعد از سلسله زندیه ویرانه بود، آباد نموده، هر کس به قدر همت خود خانه ساختند و متوطن شدند.

و عید نوروز سنه پیچی ثیل این سال: [۱۲۱۴]^۶ در شب جمعه بیست و چهارم ماه شوال

۱. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۵۳، برابر با ۱۷ اوت ۱۷۹۹.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۵۴، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۷.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۷، روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۵۳، در حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲: (سیرا علی خان بهادر حشمت جنگ خراسانی الاصل).

۴. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۰۷، روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۶۱.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۶۱.

۶. برابر با ۱۷ مارس ۱۸۰۰.

اتفاق افتاد و در بهار این سال اسیر طره‌بازخان^۱ افغان از جانب وفادارخان وزیر اعظم شاه‌زمان، پادشاه افغانستان به عزم ملاقات جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله در رسید و پیغام وزیر افغانستان را چنین رسانید که ملک خراسان برای قرب جوار مناسب آن است که در تصرف شاه‌زمان و سایر ممالک ایران در تحت اقتدار شاهنشاه ظفر توأمان باشد و چنانکه شاه‌زمان را در سایر ممالک ایران سخنی نیست از آن طرف قرین‌الشرف نیز در حرکت به جانب خراسان عزیمتی نشود و شاه‌زمان را برادری کهنتر از خود شمارند و ملک خراسان را سر بسته به شاه‌زمان گذارند و جناب حاجی بعد از شورت در جواب او گفت: منظور نظر حضرت اقدس شهریاری از حرکت به جانب خراسان انتزاع تمامت بلاد متعلقه به ایران است از نیشابور و سبزوار و کابل و قندهار و اینک در تدارک سفر و یورش افغانستان است و چون طره‌بازخان این جواب سخت‌تر از سنگ را شنید از پیغامبری خود پشیمان گشته، راه دیار افغانستان را برگرفت.^۲

و موکب والا در روز نهم ماه ذی‌حجه این سال: [۱۲۱۴] از دارالخلافه طهران به صوب خراسان نهضت نمود.

و روز پنجم ماه محرم سال ۱۲۱۵ صحرای مزینان^۳ خراسان را لشکرگاه فرمود و جماعتی را برای تسخیر سبزوار روانه فرمود و برای تعزیت‌داری بر خامس آل‌عباس (ع) در مزینان توقف نمود^۴ [و] پس از ادای لوازم سوگواری حرکت فرمود و ظاهر بلده سبزوار را محل سرادقات جلال قرار داد و الله‌یارخان سبزواری^۵ در پس حصار متحصن گردید و عریضه ضراعت‌آمیز فرستاد که احضار او را به وقت دیگر حواله دهند و جعفرخان بیات حاکم نیشابور همین تمنا را نمود و در حصار نیشابور نشست و مدتی زمان محاصره این دو بلد طول کشید که باز طره‌بازخان افغان از جانب شاه‌زمان پادشاه افغانستان در رسید و عریضه رسانید که اهالی سبزوار و نیشابور اسیر سرپنجه‌الله‌یارخان و جعفرخان گشته‌اند و این نیازمند را در آن حضرت آبرومند و معتبر شناخته‌اند و در درگاه فلک‌جاه، شفیع ساخته‌اند که آن دو حاکم نادان را چند صباحی مهلت کرامت فرماید و موکب اعلی به جانب تختگاه معلی گراید، بر دست خود داشته‌ام که رفع وحشت ایشان را کرده، به این نزدیکی آنها را به درگاه فلک‌جاه رسانم و اگر خلاف این عهد ظاهر شود لله‌الحمده طره رایت‌ظفر طراز، باز و پای سمنند میمنت آیت دراز و چون سراعات خاندانهای قدیم منظور نظر شهریاری بود، شفاعت شاه‌زمان را قبول فرمود و طره‌بازخان را با نیل مقصود بازگردانید و روز بیست و هفتم ماه صفر این سال: [۱۲۱۵] رایات ظفرآیات از خارج بلده سبزوار به صوب طهران حرکت نمود و در چهاردهم ماه ربیع دوم این سال ساحت دارالخلافه طهران از فر قدوم شاهنشاه زمان، زینت یافت.^۶

۱. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۶۱.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۶۲.

۳. برابر با ۴ مه ۱۸۰۰.

۴. رک: حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲، تاریخ واقعه، ۲۹ مه ۱۸۰۰ میلادی است.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۶۳.

۶. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۶۳: (الله‌یارخان تلیچی).

۷. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۶۴.

و هم در این سال: [۱۲۱۵] سرجان ملکم^۱، سفیر کبیر دولت بهیه انگلیس از جانب پادشاه سنی الجوانب شاهنشاه انگلستان و هندوستان که از معتمدین آن دولت و امیری باحشمت و صولت بود با نامه محبت ختامه و تحف و هدایای نفیس به دربار فلک تأسیس شاهنشاه سمالک ایران مأسور گردید و بعد از خبر ورود او به بندر بوشهر حسب الامر دارای جمشید شوکت پرویز حشمت، فتح علی خان نوری^۲ نایب ایشک آقاسی دیوان اعلی به مهمانداری او معین آمده، روانه فارس گردید و سفیر کبیر را با احترامی تمام از بندر بوشهر و شیراز و اصفهان و قم و کاشان وارد طهران نموده در سرای جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی فرود آمده، منزل نمود و از طرز مهمانداری آن وزیر بی نظیر رنج سفر و کربت غربت را فراموش کرده، بعد از دوسه روز شرفیاب حضور مبارک شاهی گردید و از محاسن تقریر و مکالمات دلپذیر آن سفیر کبیر، منظور نظر کیمیا اثر پادشاه عدالت گستر آمد و روز دیگر تحفه های فرنگستان و هدایای هندوستان از پیشگاه شاهنشاهی گذرانیده، به نهایت مقبول و مطبوع افتاد و عهدنامه ای که از جانب امنای دولت انگلستان به مهر فرمانفرمای هندوستان مختوم بود، ابراز نمود و امضای آن از کلک منشیان عطارد توأمان سرقوم و به مهر جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله مختوم گردیده به آن سفیر کبیر سپردند و آن عهدنامه مشتمل بر این پنج فصل بود:

فصل اول: به خواست خدا، دوستی این دو دولت عظمی ابداً برقرار خواهد بود.

فصل دوم: هرگاه جماعت افغان اراده هندوستان کنند شاهنشاه جمجاه، از مملکت ایران لشکر بر ایشان کشد و اخراجات آن لشکر کشی را امنای دولت انگریز موافق ثبت و ضبط مباشرین دولت علیه ایران تسلیم نمایند.

فصل سیم: هرگاه یکی از سلاطین افغان به یکی از این دو دولت عظمی صلح نماید، آن دولت دیگر نیز باید شریک در صلح باشد.

فصل چهارم: هرگاه افغان یا دولت فرانسه با دولت علیه ایران بنای جنگ گذارند دولت بهیه انگریز امداد به دولت علیه ایران نماید.

فصل پنجم: دولت علیه ایران، اهل فرانسه را نگذارد که در سرحدات ایران از دریا و خشکی محل توقف ساخته، بار اقامت اندازند.

و سفیر کبیر بعد از انجام مهام سفارت به اعطای شمشیر و خنجر مرصع سرافراز آمد و از جانب سنی الجوانب این دولت علیه، حاجی خلیل خان کراوغلی قزوینی ملک التجار مأسور به سفارت هندوستان گردید و تحف و هدایای مملکت ایران را آنچه سزاوار بود به او سپردند و به مصاحبت و مراقبت سرجان ملکم سفیر کبیر در اواخر ماه مبارک رمضان این سال: [۱۲۱۵] از طهران روانه مقصد شدند.

و عید نوروز سنه تخاقوی ثیل در روز ششم ماه ذی قعدة این سال [۱۲۱۵]^۳: اتفاق افتاد.

و هم در این سال [۱۲۱۵]: کوکب اقبال جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله

۱. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۶۵، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲. نام او Sir John Malcolm است.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۶۵.

۳. برابر یا ۲۱ مارس ۱۸۰۱.

از اوج به حضیض و از شرف به وبال رسید و تفصیل آنرا هر یک از مورخین به سناسبت وقت خود نگاشته‌اند و از همه به صدق نزدیک‌تر، چیزی است که مرحوم میرزا فضل‌الله خاوری شیرازی^۱، در قادیخ ذوالقرنین نگاشته است، که: چون این بنده مدحتگر، مأسور بودم که حقیقت هر واقعه را بالمشافهه، از سرکار صاحبقرانی تحقیق کنم و هر فرمایش را بدون کم و زیاد تحریر نمایم و چون به این داستان رسیدم، ماجرا را پرسیدم در جواب فرمود: چنان بنویس که سیاست‌فرما به خطا نرفته و سیاستی هم خیانت نکرده است تا هر دو بی‌تقصیر شوند متوکلاً علی‌الله کلک و دفتر برداشتم و این فقره را نگاشتم که ابنای زمان را به اقتضای فطرت، خصیلت حسد را با جان در جسد سرشته و بر پیشانی آنها این صفت ناپسند نوشته است. رفتار قایل با هابیل، دلیلی است روشن، پس اگر زمانه کسی را برگزیند که بر مسند عزتی که عین ذلت است، نشیند، اقرائش را خار حسد در دل خلیده، تیغ خلاف از اطراف بر روی او کشیده دارند و دوستان موافقش، دشمنان منافق شوند، خاصه شیران کارگزار و پیران با اعتبار که ملجأ انام و مرجع خواص و عوام باشند که آحاد سپاهی و رعیت را هر یکی هوسی در سر و طمعی در خاطر، اگر طبع کسی را برآرد، خاطر دیگری از او برنجد، پس دوستان کم و دشمنان بسیار شوند، پس چون جماعتی از خاصان درگاه و اسیران سپاه برخلاف شخصی برخاسته و محضرها بر خیانت او آراسته باشد، پادشاهان را گذشت از سیاست او خلاف طریقه ملک‌داری و مخالف رسوم سلطنت و شهریاری است و بعد ازین تشبیبات، کیفیت حالات جناب حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله شیرازی را بدین نمط می‌نگارد که:

جناب حاجی مزبور از بزرگ زادگان شیراز است^۲ و نسب خانواده او در السنه و افواه به این طریق مذکور است که جد اعلاى آنها از خاندان حاجی قوام‌الدین شیرازی معروف، مستوره‌ای را در عقد ازدواج خود درآورد و اولاد او نسلاً بعد نسل به حاجی قوام‌الدین منسوب شدند که خواجه حافظ علیه‌الرحمه در حق او فرموده است:

دریای اخضر فلک و کشتی هلال هستند غرق نعمت حاجی قوام^۳ ما

و فارسی‌نامه‌نویس گوید: اعتقاد جماعتی از معمرین اهل شیراز بر آن است که سلسله جناب حاجی معزی‌الیه از اولاد ذکور حاجی قوام‌الدین شهسورند^۴ و در هر حال از نسل او خواهند بود و حاجی محمود جد حاجی ابراهیم خان در زى تجارت ثروتی مالا کلام داشت و در اواخر دولت صفویه مسجدی و مدرسه‌ای در محله بالا کفت شیراز بساخت و املاکی را بر آن

۱. در باره مؤلف این کتاب در ذکر منابع فارسی‌نامه گفتگو شده است. رک: مقدمه همین چاپ از کتاب و در جلد دوم فارسی‌نامه ناصری نیز در ذکر بزرگان محله بازار مرغ شیراز از او سخن رفته است.

۲. شرح مفصل احوال حاجی و خاندان او را در صدرالتواریخ، ص ۱۱ تا ۱۴، روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۶۷ بعد و ناسخ-التواریخ، ج ۱، ص ۶۳ بعد، بخوانید.

۳. متوفی به روز جمعه ششم ربیع‌الثانی ۷۵۴. حافظ راست در مرگ او:

سرور اهل عمایم شمع جمع انجمن	صاحب صاحبقران خواجه قوام‌الدین حسن
سادس ماه ربیع‌الآخر اندر نیم روز	روز آدینه به حکم کردگار ذوالمنن
سرغ روحش کوههای آشیان قدس بود	شد سوی باغ بهشت از دام این دارمحن
هفتصد و پنجاه و چهار از هجرت خیرالبشر	سهر را جوزا مکان و مساه را خوشه وطن

۴. در ذیل گیتی‌گشا، ص ۳۳۹ تا ۳۴۴، او را یهودی‌الاصل جدیدالاسلام دانسته است.

وقف نمود و نام آنها را مسجد و مدرسه هاشمیه گذاشت و خلف‌الصدقش حاجی هاشم در فتنه اشرف افغان کدخداباشی محلات حیدری‌خانه شیراز که نیمه کلانتری است گردید و در کرمان در سال ۱۱۶۰ به فرمان نادرشاه او را از یک چشم نابینا نمودند و حاجی طالب و حاجی ابراهیم خان، پسران حاجی هاشم کدخداباشی در دولت زندیه به منصب پدری خود برقرار بودند و چنانکه نگاشته شد در سال ۱۱۹۶ علی‌مرادخان زند، میرزا محمد کلانتر و میرزا جانی فسائی و حاجی ابراهیم خان و جماعتی دیگر از اعیان فارس را به رسم گروگان به اصفهان فرستاد و بعد از وفات علی‌مرادخان و حکومت جعفرخان زند، میرزا محمد کلانتر، خدمت شهریار قهار آقامحمدخان قاجار را اختیار کرده، از اصفهان به طهران رفت و حاجی ابراهیم خان با جعفرخان موافقت نموده، به شیراز آمد و بعد از وفات میرزا محمد کلانتر در طهران، نواب جعفرخان، کلانتری شیراز را به حاجی ابراهیم خان واگذاشت و چنانکه در وقایع سالها گذشت حاجی ابراهیم خان، اساس سلطنت زندیه را در فارس برهم زد و دست توسل را به دامن شهریار قاجار انداخت و مدت چهار سال در دولت آن پادشاه قهار و چهار سال در سلطنت خاقان گیتی‌ستان، فتح علی‌شاه به استقلال وزارت نمود و در مجلس شاهی، اذن جلوس داشتی و نشستی و رتق و فتق امور ملکی مخصوص شخص او بود و عبدالرحیم خان برادر مهتر او به ایالت اصفهان و عراق سرافراز گشته، برقرار بود و محمدحسین خان برادر کهنرش والی کوه‌گیلویه و بهبهان گردید و آقامحمد زمان برادر دیگرش به کلانتری شیراز سرافراز بود و میرزا محمدخان^۲ پسر مهتر و بهتر جناب حاجی ابراهیم خان، بیگلربیگی مملکت فارس گردید که تمامت امور دیوانی فارس از کف کفایت او می‌گذشت و چراغ علی‌خان که به اسم وزیر فارس بود جز صورت، حسابی را نداشت و فرزند دیگرش، اسدالله‌خان^۳ با آنکه در بدایت سن شباب بود به ایالت بروجرد و لرستان فیلی و شوشتر و دزفول برقرار گردید که در حقیقت ایالت همه ایران به برادران و فرزندان جناب حاجی مسلم بود و چون مراتب عزت خاندان او از آل برمک برگذشت مزاج مردم دیگرگون گشت، از امناء دربار و اهالی هر دیار، هرروزه از او و از متابعانش خیانت‌های دروغ و سخنها بی‌فروغ به عرض حضرت خاقان می‌رسانیدند و آن حضرت در اخفای آن راز می‌کوشید تا آنکه چندین نوشته به سهری که شباهت تمام به مهر جناب حاجی داشت، ابراز دادند که به نواب حسین‌قلی‌خان و جماعتی از اسرای ایران نوشته بود که محرك ماده فساد گشته، به ناخن مخالفت، چهره خدمتگزاری را بخراشند و به علاوه چند نفر از سرکردگان مانند ایمانی‌خان فراهانی و حاجی ربیع‌خان کزازی، در خلوت خاص به خاکپای مبارک عرضهای خلاف نمودند و جناب معزی‌الیه را در فساد مملکت، متهم ساختند، اگرچه صدق و کذب آن نوشتجات و این شهادت جز خداوند سلیم، کسی ندانست، لکن مزاج شاهنشاهی را دیگرگون نمود و به سیاست او و اتباعش حکم فرمود و این معامله شباهت دارد به احکام شرعیه که

۱. رک: فارسنامه ناصری جلد دوم، و ص ۵۵ جلد اول. مرات‌البلدان، اعتمادالسلطنه.

۲. رک: فارسنامه ناصری، ج ۲، محله بالاگفت، صدرالتواریخ، ص ۱۲ بعد.

۳. رک: فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۳۶، اعیان‌محلّه بالاگفت شیراز: او متولد ۱۰۹۷ هجری است و در زمان فتح علی‌شاه کور شد و در سال ۱۷۸۰ او را پنج پسر بود. اما در صدرالتواریخ آمده است که در اوقات گرفتاری حاج ابراهیم کلانتر بوسیله ماموری که به بروجرد رفته بود کشته شد.

اگر جماعتی در خدمت حاکم شرع برای ثبوت مطلبی شهادت دروغ دهند، و از این شهادت حکم شرعی صادر گردد، پس دروغ شهود در خدمت همان حاکم یا دیگری ظاهر شود آن حکم بر نفاذ خود بماند و غرامت بر شهود است و بس.^۱

و چون برادران و منسوبان جناب حاجی هر یکی به استقلال تمام، حکمران مملکتی بودند، اولیای دولت چنین پنداشتند که اگر جناب حاجی را گرفته، حبس و قید نمایند، شاید قتنه در ولایت از کسان او بروز کند، پس حسب الامر چنین تدبیر کردند که در روزی سعین^۲ جناب حاجی و متعلقان او را در ولایات اسیر بند و گرفتار کنند قهر خاقان ظفرسند کنند، پس کسان معتبر به اطراف ولایات فرستادند و در روز غره ذی حجه این سال: [۱۲۱۵]، جناب حاجی ابراهیم خان را در پیشگاه سلطنت بازداشتند و از کردار او به خشم و خشونت باز پرس فرمودند و نوشتجات پامهر او را یک یک بر او نمودند [و] جناب حاجی چندان که تبری نمود که مرا از این نوشتجات و مهر خبری نیست، بلکه این کید را اهل حقد و حسد کرده اند، مفید نیفتاد تا هر دو چشم جهان بینش را کردند و زبانی را که در چنین وقت به جای عجز و لابه بر زبان خویش زیانه کش بود قطع نمودند.^۳ پس آن جناب را با زن و فرزند، در قزوین، پس در طالقان منزل دادند و هم در آنجا به جهان دیگرش فرستادند و برادران و فرزندان و منسوبانش هم در غره ماه همین ذیحجه، هریک در بلدی که بود یا فارغ از رنج دنیائی یا گرفتار درد ناپینائی گردید^۴ چنانکه عبدالرحیم خان و محمدحسین خان و میرزا محمدخان را کشتند و اسدالله خان و حسن خان پسر عبدالرحیم خان را کور کردند و میرزا علیرضا پسر جناب حاجی را از زیور سردی انداختند و تمامت املاک سلسله هاشمیه را به ضبط دیوان درآوردند و برای استیاز از خالصه جات دیوانی نام آنها را املاک ضبطی گذاشتند فاعتبروا یا اولی الابصار^۵

چو آید به سوئی توانی کشید چو برگشت زنجیرها بگسلد

پس وزارت کبری، به جناب میرزا شفیق سازندرانی^۶ بی مشارکت غیر مسلم گردید و کلانتری شیراز به میرزا ابراهیم شیرازی پسر میرزا محمدعلی کدخدایاشی پنج محله نعمتی خانه شیراز عنایت داشتند و ایالت بهبهان و کوه گیلویه را به استقلال به میرزا سلطان محمدخان بهبهانی، کمافی السابق برقرار فرسودند.

و در ماه صفر سال ۱۲۱۶^۷: نواب حسین قلی خان برادر خاقان گیتی ستان که بلده

۱. رک: صدرالتواریخ، ص ۳۲.

۲. (غره شهر ذی حجه) ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۴.

۳. رک: صدرالتواریخ، ص ۳۲، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲، ناسخ التواریخ، ص ۶۴.

۴. رک: صدرالتواریخ، ص ۳۲، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲، ناسخ التواریخ، ص ۶۴.

۵. رک: صدرالتواریخ، ص ۳۲، حقایق الاخبار ناصری، ص ۱۲، و ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۴.

۶. قسمتی از آیه ۲، سوره العنکبوت.

۷. اعتماد السلطنه او را (میرزا محمد شفیق بندپی سازندرانی) می خواند. صدرالتواریخ، ص ۴۴ که (پسر میرزا احمد از چاکران نادرشاه افشار بود و از اصفهان به پندی سازندران رفته بود). روضه الصفا، ج ۹، ص ۳۷.

۸. شروع در ۱۳ ژوئن ۱۸۰۱.

کاشان را به سیورغال^۱ و حکومت در دست داشت باز به هوای خودرانی افتاد و محمد قاسم نام پیرانه و نند^۲ لرستانی که مدعی کار کیمیا بود، خدمت نواب معزی الیه رسید و دعوی اعمال خود را بر او عرضه داشت و آن جوان ساده لوح مقدم او را برای رواج سلطنت خود، غنیمت شمرد و در نیمه ربیع اول این سال: [۱۲۱۴] به جانب اصفهان تاخت و بزد کور داشت که حاجی محمد حسین خان از ایالت اصفهان معزول است و حاجی مشارالیه از این خبر، فرار نمود و نواب حسین قلی خان بر اصفهان مستولی گشت و به اخذ اموال مردم مشغول گردید و نقش زر و سیم رواج را به نام خود نمود^۳ و محمد قاسم را به وزارت خود اختصاص داد و خاقان گیتی ستان، بعد از اطلاع بر واقعه، به جانب اصفهان، نهضت فرمود و حسین قلی خان چون خبر حرکت شاهنشاهی را شنید به جانب سیلاخور^۴ و بروجرد حرکت نمود و موکب والا وارد اصفهان شد [و] بعد از چند روز در قفای حسین قلی خان به جانب گلپایگان شتافت و نواب حسین قلی خان، چون از همه جا و همه کس بایوس گشت راه بلده قم را پیش گرفت^۵ تا از جان اسان بیابد و خاقان گیتی ستان در تعاقب او وارد قم گردید و حسین قلی خان شمشیر را به گردن آویخته، به قدم زاری روی بر خاک نهاد و مهدعلیا والدۀ حضرت شاهنشاه شفاعت او را نمود و به درجه قبول رسید و ناحیه قم را به سیورغال او دادند و موکب والا در ماه جمادی اول این سال: [۱۲۱۴] وارد عمارت قصر قاجار طهران گردید و بعد از چند ماهی، اهالی بلده قم از سوء سلوک حسین قلی خان شاکی شدند و او را از ایالت قم معزول داشتند و در قریه دزآشوب^۶ حومه طهران رحل اقامت انداخت و چون در سال دیگر مهدعلیا بدرود زندگانی نمود، نواب حسین قلی خان را از هر دو دیده نابینا نمودند و در سال دیگر^۷، رهسپر سفر آخرت گردید.

و عید نوروز سنه ایت ثیل در شانزدهم ماه ذی قعدة این سال: [۱۲۱۴]^۸ اتفاق افتاد.

و هم در این سال: [۱۲۱۴] فتنه سعود نام سعود پسر عبدالعزیز نجدی در کربلای معلی واقع گردید و اگرچه نگاشتن این واقعه از روش فارسنامه خارج است لیکن چون اسری غریب و فتنه ای عجیب بود که کمتر کس از اهالی ایران در سوکواری برای واقعه شریک نبود و کمتر بلدی از ایران بود که جماعتی از اعزّه آن در این فتنه شهید نگشتند لهذا آنچه را در تواریخ صحیح یافتیم آنرا نگاشتم:

و بیاید دانست که عبدالوهاب^۹ نامی از اعراب بادیه نجد سفر بصره نمود و در نزد

۱. لغت مغولی به صورتهای: سویرغال، سویرورغال و سیورغالی به معنی زمینی که پادشاه به کسی می بخشد: اقطاع.
۲. در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۶، (پیرانوند)، در روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۷۱: (ایل پیرانوند).
۳. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۷۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۷.
۴. منطقه ای در جنوب شرقی بروجرد.
۵. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۷۳، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۷.
۶. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۷۳: (دزآشوب).
۷. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۷۹: محل برگ او در همان دزآشوب دانسته شده است. اما در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۷، و حقایق الاخبار خورموجی، ص ۱۲ آمده است که: (او را در حصار می معکوس زندانی کردند. پس او را از هر دو چشم نابینا ساختند و یکسال دیگر بزیست و آنگاه در طریق خراسان جان بداد).
۸. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۰۲.
۹. ماخوذ از ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸.

علمای بصره متعلم گردید، پس به خطه اصفهان آمده، رحل اقامت انداخت و علوم صرف و نحو و معانی و بیان و کلام را بیاموخت و از مسائل فقه و اصول فقه بهره تمام برگرفت و آغاز اجتهاد نمود و در اجتهاد خویش اصول دین و فروعی اختراع کرد که خدای واحد احد رسائی بر پیغمبران فرستاد و پیغمبر ما محمد بن عبدالله (ص) را آخرین آنها قرار داد و قرآن را بر او نازل داشت و دین خود را در آن به وجه کمال بیان فرمود و بعد از او هر یک از خلفای اربعه مجتهدی بودند و جعفر صادق علیه السلام و ائمه اربعه اهل سنت و جماعت، مجتهد زمان خود بودند که آنچه را از پیش فرو گذاشته بودند به اجتهاد خود بیان داشتند و باید شخص مجتهد، استنباط مسائل را از کتاب خدا کند و این عبدالوهاب بسیار از اعمال مسلمانان را بدعت و ضلالت دانست از جمله، قبه های رفیع و بقعه های وسیع بر قبور انبیا و خلفا و اولیاء و تذهیب آنها و گذاشتن اشیاء نفیسه یا احتیاج مسلمانان به آنها در بقاع متبرکه و طواف و تقبیل ضرایح و بقاع، جز طواف خانه خدا شرکی بین و سر تکبیر این اعمال را با بت پرستان فرقی نگذاشت^۱ و همی گفت: بت پرستان سنگها را تراشیده، زر و سیم را به اشکال مختلفه، ساخته، ارواح آنها را شفیعان درگاه الهی دانند نه خالق اشیاء و هر مسلمانی که طواف مزار و ضریح کسی کند برای طلب شفاعت از روح صاحب او، پس بت پرست خواهد بود و با این عقاید از اصفهان درآمده، عود به باده نجد نمود و با عبدالعزیز که یکی از شایخ آن نواحی بود، ملاقات کرده، او را در این عقاید راسخ نمود و در این باب رسائل نگاشت و به قوه عبدالعزیز، مطالب آن رسائل را در میانه عوام کالانعام^۲ نواحی نجد رواج داد و نام پیروان این مذهب را به مناسبت اسم خود، وهابی، گذاشت و عبدالعزیز هر روزه در رواج این کیش، مردم خود را فراهم آورده با شایخ اعراب رزم می نمود و چون عبدالعزیز را قوتی پیدا شد در اراضی نجد قلعه ای بساخت و آنرا درعیه^۳ گفت، پس دست را به قتل و نهب همسایگان بگشاد چندانکه اسیری نافذ فرمان گردید و سعود که پسر بزرگ عبدالعزیز بود، در نواحی اعراب جنگها نمود و بر نفاذ امر پدر بیفزود، پس این پدر و پسر برای تسخیر مکه معظمه و مدینه طیبه با سپاهی آراسته حرکت نمودند و بر شهر مدینه مسلط شدند و دفاین و ذخایر مسجد و بقعه مبارکه و تمامی محلات شهر را به غارت بردند و از چوب ضریح سرقه سنور حضرت ختمی مآب، قهوه پخته، صرف نمودند و آنچه کتاب، جز قرآن را یافتند بسوختند و چند روز مسجد مبارک را اصطبل کرده، عود نمودند، پس دوباره سعود برای تسخیر نجف اشرف آمده، کاری نکرده، بازگشت^۴ و در این سال سعود ناسعود پسر بدگهر عبدالعزیز یا چندین هزار نفر اعراب برای تسخیر کربلای معلی حرکت نمودند و در روز هیجدهم ماه ذیحجه^۵ عید غدیر

۱. در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸: استاد او (محمد) نام داشت.

۲. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۸۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸.

۳. اشاره به آیه شریفه ۱۷۹، سوره اعراف.

۴. در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸، روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۸۱. آمده است که: (در ارض درعیه حصنی حصین برآورد):
المدینه الدرعیه.

۵. رک: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۸۱، ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸.

۶. برابر با ۲۱ آوریل ۱۸۰۳.

وارد گشت و شهر را تصرف نمودند و از یامداد تا شش ساعت، پنجهزار نفر را کشتند و هرچه را دیدند بردند، زنان را از حلی^۱ و حلی عاری داشتند و ننگ ناسوسی را بر احدی نگذاشتند و ضریح مبارک را درهم شکستند و قندیلهای زر و سیم و جواهر رنگین که سالهای دراز از هر کشوری بدانجا حمل داده، خزانه نموده بودند به غارت بردند و پس از شش ساعت از شهر بیرون شده، اشیاء منهوبه را بر شتران راهوار بسته، به جانب درعیه رفتند.

و هم در اواخر این سال: [۱۲۱۶] رأی عالم آرای شاهنشاهی، برای مسافرت مملکت خراسان در نوبت سیم قرار گرفت و فرمان احضار سپاه ظفرپناه اطراف بلاد صادر گشت و بعد از اندک مدتی، حاضر رکاب شدند.^۲

و در هفدهم ماه محرم سال ۱۲۱۷: سوکب والا به صوب خراسان نهضت نمود و روز نهم ماه ربیع اول این سال: [۱۲۱۷] خارج مشهد مقدس را لشکرگاه فرسود و شهر را محاصره نمود^۳ و در اندک وقتی بلای قحط بر محصورین نازل گشت و چون زمان محاصره به ماهی رسید اهالی شهر در خانه جناب سیرزاسهدی مجتهد^۴، انجمنی نموده، آن جناب را برای شفاعت روانه اردوی اعلی داشتند و بعد از ورود به محفل شاهی چنین وانمود که اهالی شهر را با استیلای نادر میرزا اختیاری نیست و اگر سپاه ظفرپناه شهر را به قهر و غلبه گشایند، چندین هزار نفر مسلمان از مجاور و مسافر در معرض هلاک خواهند بود و البته با رأی معدلت آرای شاهی سازگار نخواهد شد و تمامی اعیان شهر تعهد دارند که اگر حضرت شاهنشاه عدالت اکتناه به صوب دارالخلافت نهضت فرماید و تسخیر شهر را به وقت دیگر اندازد و اسیری باتدبیر در این حدود گذارد، به اقتضای وقت اهالی شهر نادر میرزا را بی اختیار و شهر را به آن اسیر تسلیم کنند و امرا و خوانین خراسان تصدیق بر مراتب نمودند و حضرت شهریار جم اقتدار به احترام روضه مبارکه رضویه و رحم بر امت حضرت خیرالبریه (ص) جناب سیرزاسهدی را با نیل مقصود روانه فرسود و نواب شاهزاده محمدولی سیرزا را والی خراسان و حسین خان قاجار قزوینی را سردار نمود و سوکب والا از خارج شهر مشهد مقدس نهضت فرسود.

و در اوائل ماه جمادی اول این سال [۱۲۱۷]: وارد طهران گردید.

و در این سال [۱۲۱۷]: بر حسب وصیت حضرت شاه شهید طاب ثراه، صبیبه مرضیه امیر ناسدار سیرزاسهدی خان دولوی قاجار را به عقد ازدواج شاهزاده آزاده، نواب مستطاب والا ولیعهد دولت و نایب سلطنت، عباس میرزا درآوردند^۵ و فراسین به احضار نواب شاهزاده حسین قلی میرزا فرمانفرما و سایر شاهزادگان و اعیان ممالک ایران شرف صدور یافت و به اندک

۱. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۸۲: (به شش ساعت هفت هزار عالم فاضل و مرشد کامل از علمای محققین و فضیلابی صاحب یقین به قتل درآوردند). عدد متن منقول از ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۸ است.

۲. زیورها و پیرایه ها.

۳. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۶۹: به اهتمام قائم مقامی.

۴. برابر با ۲۰ مه ۱۸۰۳.

۵. برابر با ۱۰ ژوئیه ۱۸۰۳. در ترجمه انگلیسی فارسنامه، ص ۱۰۳، ترجمه، این تاریخ ۸ ربیع اول ذکر شده است.

۶. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۰، به اهتمام بهبودی.

۷. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۱.

۸. رک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۲، بهبودی.

زمانی حاضر شدند.

و مرحوم میرزا فضل الله خاوری شیرازی در قلائخ ذوالقرنین نگاشته است: که کمال صحبت حضرت صاحبقران درباره شاهزاده ولیعهد از این فقره می توان دانست که با وجود پاکی دامان شاهنشاه گیتی ستان از ارتکاب به آن هوش زدای پیر و جوان، برای آنکه مراتب عیش و نشاط را به کمال رساند به استعمال شراب ناب اجازه داد و به فتوای مفتی عقل، ابواب شادمانی بر چهره اعلی و ادانی بر گشاده و کارزاهدان ریاکار از خفا به ظهور رسید، ز پرده ها بدر افتاد رازهای نهانی، ولی زسان این اجازه موقت به ایام عیش شاهزاده ولیعهد بود و بس.

و عید نوروز سنه تنگوزئیل در بیست و هفتم ماه ذی قعدة این سال: [۱۴۱۷] اتفاق افتاد. و در ماه صفر سال ۱۴۱۸: سوکب والا، از دارالخلافه طهران برای تنبیه طایفه ترکمان نهضت فرسود و در روز هفتم ماه جمادی اول این سال: [۱۴۱۸] بعد از حصول مقصود، در دارالخلافه طهران نزول اجلال نمود.

و هم در این سال [۱۴۱۸]: نواب محمدولی میرزا و حسین خان قاجار قزوینی شهر مشهد مقدس را در چهار ماه تمام محاصره نمودند و اهالی شهر از طول محاصره و قحطی غلات و شدت عمل نادر میرزا، ملول گشته، شهر را به تصرف دادند و نادر میرزا به خیال آنکه به اذن جناب میرزا مهدی مجتهد شهر را وا گذاشته اند، با دو نفر به منزل میرزا رفته، او را شهید کرده، فرار نمود و روز دیگر گرفتار گشته، به شهرش آوردند و او را با جمیع متعلقان، روانه دارالخلافه داشتند.^۶

و در اواخر ماه ذی قعدة این سال: [۱۴۱۸] آنها را در پیشگاه حضور باز داشتند و بعد از جواب و سؤال او را و جمعی از برادران او را کشتند و جمعی دیگر را از دیده، ناپینا نمودند و چنانکه نگاشته شد در سال ۱۴۱۵ حاجی خلیل خان ملک التجار سفیر کبیر دولت علیه ایران به مصاحبت سر جان ملکم سفیر کبیر دولت بهیه انگریز^۷ مأمور به هندوستان گردید و بعد از ورود به بندر بمبای^۸، کارگزاران فرمانفرمای هندوستان، مقدم او را محترم داشته، کمال احترام را به عمل آورده، او را در عمارتی ملوکانه فرود آوردند، برای احترام او دو بیست نفر سرباز هندو با چهار نفر سر کرده از اهل انگلستان بر در سرای او برای کشیک منزل دادند^۹، روزی وقت غروب آفتاب دوسه نفر از نوکرهای او برای تفنن چند تیر تفنگ به جانب مرغانی که بر بام

۰۱. برابر با ۲۱ مارس ۱۸۰۳.

۰۲. شروع در ۳ ژوئن ۱۸۰۳.

۰۳. برابر با ۵ اکتبر ۱۸۰۳.

۰۴. ر.ک: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۳، بهبودی.

۰۵. ر.ک: ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۲۳.

۰۶. ر.ک: ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۲۳.

۰۷. آخر این ماه برابر با آخر مارس ۱۸۰۳ بود.

۰۸. همان (انگلیس) است.

۰۹. بندر Bombay یا بمبئی مرکز ایالت ماها راشترا. این بندر در جزیره ای از بحر عمان واقع است. (معین)

۰۱۰. ر.ک: ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۳۰، روضة الصفا، ج ۹، ص ۲۹۱.

و درختان نشسته بودند، انداخته، چند مرغ را کشتند و چون جماعت هنود آزار حیوانات را حرام می‌دانند آن نوکرها را منع نمودند و کار به مشاجره کشید و باقی نوکرها از خانه بیرون آمده، بنای جنگ میانه سرباز و نوکرهای ایرانی گردید و حاجی خلیل خان برای خاموشی این قتنه از در سرای درآمد که گلوله ناگهانی به او رسید و جان را به جان آفرین تسلیم نمود.

قضا چون به گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گردند و کر

والی^۱ بمبای تماس آن دوست نفر سرباز و چهار نفر سر کرده را گرفته، در حبس انداخت و به فرمانفرمای هندوستان خبر رسانید و فرمانفرما عریضه ارادتمندی و بیان واقعه را به دربار شاهنشاه ایران عریضه نمود و بالیوز بصره و جماعتی از معارف انگلیس با لباسهای نیلی که نشانه ماتم است روانه نمود و شاهنشاه سروت اکتناه، جوابی مرحمت آمیز ادا فرمود و سربازهای هنود و چهار نفر سرکردگان که در حبس بمبائی بود سرخص فرمود و محمدنبی خان شیرازی که مردی با ثروت و مکت و صاحب کمال و معرفت و برادرزن^۲ حاجی خلیل خان بود، مأمور به سفارت هندوستان شد و به مصاحبت بالیوز بصره و صاحب منصبان دیگر روانه بمبای گردید و روز ورود او معادل دوست هزار نفر به استقبال او آمدند و او را در منزلی ملوکانه فرود آوردند و هر روزی به طرزی تازه، عیش مهنا برای او آماده داشتند و مدت پنج ماه در بمبای به عیش و کامرانی گذرانید، پس این سفیر کبیر به ولایت بنگاله شتافت و مدت یک سال^۳ در عشرت و عزت کام دل را حاصل نمود و مبلغ پنجسده هزار تومان رایج ایران^۴ به خونبهای حاجی خلیل خان به پسرش محمد اسماعیل خان دادند، بعلاوه، وجهی به مشاهره برای او معین نمودند و سالهای دراز محمد اسماعیل خان در شهر پاریس و لندن به عیش و عشرت زندگانی نمود و لباس ایرانی را ترك نکرد و کلاه بلند پوست بره سیاه و جبه آستین دراز و قبا و ارخالق بلند و زیرجامه گشاد و کفش ساغری پاشنه دار را مسادام حیات پوشید و در حدود سال هزار و دوست و هشتاد و چیزی در شهر پاریس وفات یافت.

و هم در این سال ۱۲۱۸ شاهنشاه مسالک روس در خیال سداخت در مملکت آذربایجان و ارمنستان و قراباغ افتاد و برای انجام این خیال سیسیانوف^۵ را که اهالی آذربایجان به ظرافت او را ایشپخدر^۶ (ایش پخ در) گفتند و از وزرای ناسی روس بود با چندین فوج سواره و پیاده و توپخانه مأمور به صوب تفلیس فرمود و گرگین خان والی تفلیس مقدم او را گرامی داشته، شهر را به اختیار به تصرف سپاه روس داد و ایشپخدر بعد از نظم نواحی تفلیس به جانب

۱. در ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۱ نام وزیر انگلیسی رادویزلی و نام والی بصره: مستر منسی آمده است. در روضه

الصفاء، ج ۹، ص ۳۹۲، نام فرمانروا: مارکویس لاردولزی و بالیوز بصره: مستر متشی است.

۲. در ناسخ التواریخ، بهبودی، ج ۱، ص ۱۳۱، محمد نبی خان، خواهرزاده حاجی خلیل خان خوانده شده است. و چنین

است در روضه الصفاء، ج ۹، ص ۳۹۲.

۳. رك: ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۱، بهبودی.

۴. رك: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۳۹۲.

۵. رك: روضه الصفاء، ج ۹، ص ۳۹۲.

۶. Zizianov سردار گرجی روس که در فاصله سالهای ۱۸۰۲-۵ فرماندهی سپاه روس را در این منطقه برعهده داشت.

۷. این کلمه به صورتهای ایشپختر، ایشپخدر، همان لغت انگلیسی Inspector است که به معنی بازرس می باشد اما

در تحت تاثیر معنی سازی عامیانه ترکان آذربایجان این کلمه را به معنی (کشف کار) گرفته اند.

گنجه حرکت نمود و شهر گنجه را در غره ماه شوال این سال [۱۲۱۸] ^۱ به قهر و غلبه گرفته، حکم به قتل عام داد و جوادخان زیادلوی قاجار ^۲ والی گنجه شربت شهادت را چشید پس به حکم ایشپخدر باقی ماندگان مسلمانان را از شهر گنجه اخراج کرده تمامت محلات را به تصرف لشکری و آرامنه دادند و محمدخان قاجار ^۳ قوینلو که از بدایت دولت ابدمدت قاجار به ایالت ایروان برقرار بود بی جنگ و جدال رشته انقیاد ایشپخدر را به گردن گرفت و چون اخبار به سماع عز و جلال رسید نخست نواب ولیعهد عباس میرزا نایب السلطنه را با چند فوج سواره و پیاده برای دفع ایشپخدر مأمور فرمود و قامت قابلیت او را به یک ثوب زره فولادی که دست به دست از جوجی خان پسر چنگیزخان به خزانه عامره رسیده بود، بیاراست و میرزاعیسی وزیر نایب السلطنه به وزارت شهر طهران مأمور گردید و جناب میرزا شفیع صدراعظم را، مشیر و مشاور و صاحب اختیار کارهای نواب نایب السلطنه فرمود.

و روز بیست و هشتم ماه ذی حجه این سال: [۱۲۱۸] ^۴ نواب معزی الیه از طهران حرکت نمود. و موکب فیروزی کوکب شاهنشاهی در اواسط محرم سال ۱۲۱۹ ^۵ با حشمت دارا و شوکت اسکندر برای سفر آذربایجان روی سعادت به جانب چمن سلطانیه آورد و همواره در انتظار خبر از جانب فرزند نامدار بود که چاهار اخبار رسید و معلوم گردید که نواب نایب السلطنه چندین کورت با ایشپخدر مبارزت فرموده، گاهی غالب و وقتی مغلوب گشته است و اعلیحضرت فتح علی شاه جماعتی را از مردمان خراسان بر مقدمه سپاه روانه فرمود و از چمن سلطانیه نهضت نموده چون باد و برق به کناره رود ارس رسید توکل به الطاف الهی نموده با تمامت سپاه بی واسطه کلک ^۶ و کشتی از رودی که به مثابه دریائی است گذشتند و در سه فرسخی ^۷ شهر ایروان در لشکرگاه نواب نایب السلطنه فرود آمدند و چون ایشپخدر در مسجد جامع ایروان که در خارج شهر است، منزل نموده شهر را محاصره داشت، روز دیگر نواب نایب السلطنه تا کناره مسجد رفته، جنگی سخت با روسیه نمود، روز دیگر محمدخان قاجار قوینلو ^۸ والی ایروان از شهر پیغام فرستاد که نگاهبان حصار ایروان جماعتی از آرامنه اند، بیم آن را دارم که به حمایت کیش و مذهب خود، با روسیان ساخته، شهر را به او دهند و حضرت شهریار فوراً جماعتی از پیادگان لشکر را مأمور به قلعه ایروان فرمود و آن جماعت دلیر وارد قلعه ایروان شدند و روز دیگر چندین فوج برای منع آذوقه و علف از اردوی ایشپخدر مأمور گشته سر راهها را برگرفتند و از هر جا سیورساتی می آوردند، تصرف کرده، کار را بر ایشپخدر

۱. برابر با ۱۴ ژانویه ۱۸۰۴.

۲. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۸۹: (و از عهد سلاطین صفویه موسوبه در آن بلاد حكوت و كفالت داشت)، او به همراه یکی از پسرانش کشته شد. روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۹۰.

۳. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۹۰: محمدخان قاجار ایروانی.

۴. برابر با ۹ آوریل ۱۸۰۴.

۵. برابر با ۲۶ آوریل ۱۸۰۴.

۶. کلک: (Kalak) قایق گونه ای مرکب از چوبها و نی ها و علفها که آنها را بهم بندند و چند مشک را بر باد کرده بر آن نصب کنند و بر آن نشینند و بجای قایق از آن استفاده کنند. (معین)

۷. در روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۹۸ آمده است که: فتح علی شاه روز جمعه ۱۹ ربیع الثانی کربی چای مستقر شد.

۸. رك: روضة الصفا، ج ۹، ص ۳۹۹.